

کارگران همه‌ی کشورها متحد شوید!

( بولتن نظرات )

از انتشارات حزب رنجبران ایران  
شماره ۱۹  
اسفند ماه ۱۳۷۸

مطالب این شماره :

- \* نو روزتان پیروز!
- \* جمهوری اسلامی باید برود!
- \* اعلامیه‌ها
- \* صدای پای "تئونازیسیم" نزدیک‌تر می‌شود!
- \* مقام وسیعاً نمایان ایده‌ولوژی در مبارزه قدرت در جهان!
- \* لازمه و ضرورت سرمایه‌داری گانگستری: انباشت اولیه در روسیه
- \* نمونه‌هایی از عمل‌کرد "نظم نوین" سرمایه در ورود به هزاره سوم!

یاد آوری :

مسئولیت مقالات نوشته شده در " بولتن نظرات " بر عهده امضاء کنندگان بوده و لزوماً با مواضع آخرین کنگره‌ی حزبی خوانائی ندارد و موضع جمعی را نمایندگی نمیکنند .

کارگران همه‌ی کشورها متحد شوید!

با نشانیهای جدید زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

Ranjbaran@hotmail.com آدرس پست الکترونیکی  
www.ranjbaran.org آدرس غرفه حزب در اینترنت

1-Ranjbar  
Box 1047  
162 12 Vallingby  
SWEDEN

2-Ranjbar  
P.O.Box 39269  
Washigton,D.C. 20016  
U.S.A.

نوروزتان پیروز!

کارگران و زحمت‌کشان، مردم مبارز و ستمدیده‌ی ایران!

سال سختی را پشت سر گذاشته و در انتظار فرا رسیدن سال نو هستیم. با آمدن بهار، سرزمین ما جامه نو بر تن می‌کند و طبیعت از خموده‌گی بیرون می‌آید و عطر گل‌های بهاری نشاط زیستن و شادی را باخود می‌آورند. اما حاکمیت سرمایه و دین مانع آن می‌شوند که ما در این شادی طبیعت با تمام وجود شرکت کنیم. نظام سرمایه داری حاکم همه چیز را برای خود می‌خواهد: مجلس شورای "خودی"، آزادی، حق بیان و حق تشکل "خودی"، انبارکردن ثروت و مکننت به برکت استثمار بی‌رحمانه ما برای "خود"، استفاده از کلیه امکانات جامعه برای "خود" و در مقابل: فقر و گرسنه‌گی، بی‌خانمانی و دربه‌داری، بی‌حق و حقوقی و بی‌کاری و حتا عدم پرداخت مزد کار یک سال پیش ما و عدم جواب‌گوئی به اعتراضات مکرر ما، به‌زندان انداختن و شکنجه دادن و محکوم کردن فرزندان مبارز ما به اعدام، اذیت و آزار دائمی خواهران و مادران ما در کوچه و بازار و در یک کلام محروم کردن ما اردوی کار و زحمت از کلیه‌ی ثروتها و امکاناتی که خودمان به‌وجود آورنده‌ی آنها هستیم!

اما با امید به فردای تابناک. رها از استثمار و ستم طبقاتی و به کوری چشم حاکمان، نوروز را جشن بگیریم و عهد و پیمان ببندیم که تا نابودی نظام سرمایه‌داری و به‌دست گرفتن حق تعیین سرنوشت‌مان، مبارزه‌مان را قاطعانه‌تر پیش‌ببریم.

نوروزتان پیروز و بهارتان خجسته باد!

حزب رنجبران ایران - اسفند ۱۳۷۸

## جمهوری اسلامی باید برود!

هیئت حاکم بر ایران، بالاخره در اسفند ماه نفسی تازه کرد و در دور اول انتخابات بیش از ۹۰٪ آراء را از صندوق‌های رای نصیب خود ساخت! و خامنه‌ای شکست خورده و بورشده ادعا نمود که مردم ایران عاشق رژیم نکبت بار جمهوری اسلامی هستند و با رای خودشان آن را ثابت کردند!

نه تنها نظام سرمایه در ایران، بلکه جهان سرمایه‌داری که به دروغ، علم پاره پاره "حقوق بشر" را بر دوش کشیده و با این ترفند ازهر تجاوزکاری به حقوق ملل ضعیف هراسی به خود نمی‌دهد، در مقابل این انتخابات دم فرو بسته و از این‌که جناح "لیبرال" و "رفرمیست" توانسته است موقعیت خودش را در قدرت قدری بیشتر تحکیم کند، اظهار خشنودی کرد! امید آنها براین است که ایران نیز، مثل بسیاری از کشورهای ضعیف که در آنها بورژوازی داخلی بی قید و شرط از دستورات بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سازمان جهانی تجارت و غیره و غیره پیروی کرده و در راس این موسسات کشورهای پیشرفته سرمایه داری و مشخصاً آمریکا موقعیت برتر را دارند، دست از "شیطنت" برداشته و دروازه‌های کشور را بر روی ورود سرمایه‌های فراملی امپریالیستی چهارتاق باز کند!

طی سالی که گذشت دو مشغله‌ی کاملاً متضادی صحنه‌ی سیاسی ایران را مشخص نمودند: در یک طرف اردوی مردم استثمار شده و ستم‌دیده قرار داشت. کارگران با انجام صدها اعتصاب، اعتراض، راه‌پیمائی، توقیف روسای کارخانه، مسدود کردن جاده‌ها و غیره نشان دادند که نظام سرمایه‌داری حاکم در زمره‌ی متجاوزترین نظامهای سرمایه داری است. عدم پرداخت مزدها به مدتی نزدیک دو سال، عدم امنیت شغلی و اخراج کارگران در ابعاد صدها هزار نفری ادامه دارد. اکثریت عظیم آنها از داشتن حق بیمه و درمان رایگان و بیمه از کار افتادگی، محروم‌اند. ابعاد رسمی بی‌کاری حدود ۲۰٪ افراد شاغل را در برمی‌گیرد. واقعیت به مراتب از این دردناکتر است و زنان بیشترین تعداد بی‌کاران را تشکیل داده و از صحنه‌ی کار و اجتماع به کنج خانه‌ها رانده شده‌اند. مجلس ضدانقلابی و قرون وسطائی شورای اسلامی در ۹ اسفند و پس از ۶ ماه مسکوت گذاشتن لایحه‌ی ارتجاعی مربوط به شمول "قانون کار" نکردن کارگاه‌های دارای کمتر از ۳ کارگر، در آستانه ورود به سال نو، زهر خود را قبل از مرگش ریخت و نزدیک به ۳ میلیون کارگر را از حق ابتدائی به رسمیت شناخته شده توسط "قانون کار" خود رژیم، نیز محروم ساخت. هزاران کارگر به حق و بلافاصله، صدای اعتراض خود را علیه این تصمیم ارتجاعی مجلس بلند کرده و در برابر آن دست به تظاهر زدند.

دانشجویان در دفاع از حق آزادی بیان و مطبوعات در روزهای ۱۸ تا ۲۳ تیر ۱۳۷۸ صدای اعتراض خود را در تهران و تبریز بلند کردند و جنبش آنها بی‌رحمانه به خون کشیده شد و نزدیک به ۲۰۰۰ نفر از آنها دستگیر و به دخمه‌های تعبیه شده برای شکنجه، کشیده شده و صدها نفر از آنها محکوم به

زندان گردیدند و برخی محکوم به اعدام! اما بعد از گذشت ۸ ماه به‌تازگی در ۱۰ اسفند، تعدادی از قداره‌بندانی را که شبانه به خواب‌گاههای دانش‌جویان حمله کرده و جنایات قرون وسطائی آفریده بودند، به دادگاه فراخوانده شدند، در حالی که تعداد دیگری و به‌ویژه توطئه‌گران اصلی، راست راست راه می‌روند و برخی از آنها به تهدید مردم مشغول‌اند! متعاقب این حرکت، دهها تظاهرات و اعتصاب از جانب دانش‌جویان در شهرهای مختلف ایران صورت گرفت که نشان می‌دهند چه ورطه عظیمی بین خواست مردم و خواست حاکمین وجود دارد.

زندانیان سیاسی نیز به خاطر تجاوزاتی که به حقوق ابتدائی آنها در زندانها صورت می‌گیرد، در پائیز امسال دست به اعتصاب غذا زدند و با سبوعیت هرچه تمام‌تر. دوستاقتانان رژیم روبه‌رو گردیدند. قانون جنگل، شکنجه و لت و پار کردن حیوانی انسانها، رایج‌ترین قانونی است که در ایران و از جمله در زندانها به‌کاملی به‌اجرا در می‌آید! مبارزات زنان شیر دل ایران برای گرفتن حقوق پایمال شده‌ی انسانی خود در سراسر امسال ادامه یافت که آخرین نمونه آن اعتراض و مبارزات دختران دانش‌جوی دانشگاه فاطمیه‌ی قم علیه نظام عقب مانده و ارتجاعی در مورد "زنانه، مردانه" کردن ساحت علم و غیره بود و تحصن آنها در برابر شورای "انقلاب فرهنگی"، تا هنگام نوشتن این سطور، در تهران هم‌چنان ادامه دارد.

امسال، مبارزه برای روشن شدن عاملین قتل‌های زنجیره‌ای به‌طور پیوسته‌ای ادامه یافته و رژیم که در حال دفاعی قرار گرفته بود، برای جلوگیری از ورشکستگی کامل‌اش در "انتخابات" مجلس ششم و به‌خاطر این‌که پرونده قتلها را به‌گونه‌ای دست‌کاری کند که دست خون‌آلود حاکمین جنایتکار و در راس آنها خامنه‌ای-رفسنجانی، دیده نشود، از بیان حقایق مربوط به قتلها طفره رفت. اما حاد شدن تضاد درون هیئت حاکمه و وارد کردن رفسنجانی به صحنه انتخابات برای نجات جناح افراطی حاکم، باعث شد تا افرادی از طیف "لیبرال" نظیر اکبر گنجی، پته جنایت‌کاران را تا حدی به‌روی آب ریخته و علیرغم امتناع دستگاه قضائی قرون وسطائی رژیم از بیان حقایق، مردم ایران به‌روشنی دریافته‌اند که عاملین اصلی این قتلها باند حاکم است که بی‌شرمانه دست به‌هرجنایتی زده است.

به‌خون کشیده شدن تظاهرات آرام مردم سنندج در ۳ اسفند به خاطر گرمی‌داشتن خاطره شهدای ۳۰ بهمن ۱۳۷۷ در دفاع از جان عبدالله اوجالان رهبر حزب کارگران کردستان ترکیه انجام گرفت و امسال نیز با جان باختن چند نفر و دستگیری تعداد

زیادی از تظاهر کننده‌گان، همراه شد، شورش توده‌ای در حوزه‌های انتخابی شوش، شادگان، ایذه، به خاطر تقلبی که در شمارش آراء صورت گرفته و به کشته شدن ۵ نفر و زخمی شدن دهها نفر انجامید، محکوم نمودن بهائیان به مرگ، صرفاً به خاطر داشتن اعتقادات مذهبی، همه و همه حکایت از آن دارد که در این سو مردم ایران و در پیشاپیش آنها کارگران، زنان، دانش‌جویان، جوانان و ملل تحت ستم و اقلیت‌های ملی مذهبی سر سازش با رژیم نداشته و هر چه بیشتر خود را برای رها شدن از زیر سلطه‌ی استبداد مذهبی حاکم آماده می‌کنند.

اما در سوی دیگر، صحنه‌ی سیاسی ایران، در سطح حاکمین و بدون توجه جدی به خواست مردم، شدیداً تحت تاثیر فراهم سازی شرایط برای "انتخابات" مجلس شورای اسلامی، قرار گرفت. در شرایطی که تمامیت خواهان حاضر به هیچ‌گونه گذشتی در تقسیم قدرت به سود "لیبرالها" نبودند، در وضعیتی که ارتجاعی‌ترین جناح حاکمیت با تمام وجود به صحنه آمد تا جلو رشد لیبرالها ی "خودی" را بگیرد و تعطیل کردن روزنامه "سلام" و دیگر روزنامه‌های متعلق به طیف معروف به "دوم خردادی"، به محاکمه کشاندن شخصیت‌های طیف لیبرال چون کدیور، عبدالله نوری، ماشاءالله شمس‌الواعظین و غیره و محکوم به زندان کردن آنها، استیضاح مهاجرانی وزیر ارشاد و تهدیدهای مکرر قداره‌بندان رژیم و روحانیون تراز یک آن نظیر مصباح یزدی، استفاده از حربیه‌ی "نظارت استصوابی" توسط "شورای نگهبان" برای حذف کاندیداهای معروف جناح لیبرال و به وسط میدان آوردن رفسنجانی برای نجات جناح تمامیت‌خواه، حمله متقابل جناح لیبرال و افشاگری آنها در مورد عمل‌کرد جناح تمامیت‌خواه، باعث شد که چهره‌ی منفور و کریه رژیم جمهوری اسلامی بیش از پیش در انظار مردم و به‌ویژه در میان آن بخشی از مردم که به دلیل اعتقادات مذهبی نسبت به ماهیت رژیم هنوز توهم داشتند، برملا شود. "انتخابات" همان‌طور که پیش‌بینی کردیم به نفع جناح لیبرال رژیم تمام شد، اما جناح تمامیت‌خواه از زبان رفسنجانی در نماز جمعه ۳ اسفند اعلام کرد که: نگران نباشید، چرا که میدان خدمت به اسلام و انقلاب منحصر به مجلس نمی‌شود. و بدین ترتیب باید زورآزمائی مجدد دوجناح را بعد از انتخابات باز هم شاهد شویم!

ملاحظه می‌کنیم که فاصله بین خواست مردم و خواست حاکمین، از زمین تا آسمان است و تمام سروصدهای حاکمین فقط برای حفظ جمهوری اسلامی است و بسط و گسترش رابطه با آمریکا! و خواستهای مردم پایان دادن به حکومت مذهبی، دستیابی به آزادیهای دموکراتیک و رهایی از استثمار و ستم طبقاتی. ۲۱ سال حاکمیت خونین و ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی نوکر سرمایه در پایمال کردن حقوق دموکراتیک مردم، از ۵۳ سال حاکمیت خونین و استبدادی رژیم سلطنتی، نه تنها کمتر نبوده بلکه بر شدت دیکتاتوری و خودکامه‌گی حاکمین افزوده شده‌است. در شرایط کنونی جهان، نظام سرمایه داری در ایران اعم از این‌که متکی بر مذهب باشد یا نه، تحت هدایت سرمایه تجاری باشد یا صنعتی، راهی جز وابسته‌شدن به سرمایه‌ی جهانی ندارد. به دلیل استراتژیک بودن ایران از نظر مواد انرژی زا و مرکزی بودن‌اش در خاورمیانه و رقابت سرمایه‌های فراملی امپریالیستی در آن، دخالت امپریالیستها در ایران لحظه‌ای قطع نشده و چون سرمایه داخلی خواست خط کشی با سرمایه جهانی را ندارد، قادر به تحقق دموکراسی و رفاه در جامعه نبوده، انباشت بی‌رحمانه سرمایه را پیش برده و لذا "جامعه مدنی" آقای خاتمی نیز فقط برای بهبود وضعیت و موقعیت سرمایه لیبرال در قدرت می باشد و لاغیر. بنا براین وقت آن است که جمهوری اسلامی، همانند نظام سلطنتی، گور خود را از ایران گم کند و حاکمیت متکی بر دین را با خود به گورستان تاریخ ببرد.

برخی از اعلامیه‌ها:

### پرچم مبارزاتی ۸ مارس را در اهتزاز نگه‌داریم!

زنان کارگر و زحمت‌کش و تحت ستم، ۸ مارس روز جهانی زن بر شما مبارک باد!

امسال روز جهانی زن پای در ۹۰مین سال عمر پر افتخار خود می‌گذارد و با هر سالی که می‌گذرد کوله‌بار تجربه زنان از مبارزه برای رهایی خویش از نظامهای طبقاتی متکی بر مالکیت خصوصی و مردسالاری، پرتتر و غنی‌تر می‌گردد. مبارزات متشکل و به‌هم‌پیوسته و مداوم نزدیک به یک قرن اخیر شما علیه اجحافات نظامهای طبقاتی و مردسالاری، چنان چهره‌ی کریه ستم‌گران را مشخص ساخته که امروز مردم جهان در کلیت‌شان به درد و رنجهای اعمال شده بر شما آگاه شده‌اند. اما شناخته شدن درد به معنای دواي آن نیست. سرمایه جهانی گرچه در اثر مبارزات شما ناگزیر به عقب نشینی شده، اما می‌کوشد تا آنجا که در توان دارد زنان را در زیر سلطه‌ی خود نگه‌داشته و از توانائی آنان برای تداوم بخشیدن به حاکمیت‌اش بهره بگیرد. از جانب دیگر، استثمار و ستم طبقاتی و مردسالاری در زمینه‌های نداشتن حق برابر با مردان در محیط کار و در خانه، در تقسیم کارها و توزیع مسئولیتها، در دریافت مزد مساوی به‌ازاء کار مساوی، در

برخورداری از امنیت اجتماعی و غیره هنوز غوغا می‌کند و زنان به‌شدت از این‌گونه تبعیضها رنج می‌برند. در ایران علاوه بر فشارها و تبعیضات فوق، زنان از مداخله بی‌شرمانه‌ی مذهب در امور خصوصشان در طی ۲۱ سال حاکمیت نکت‌بار جمهوری اسلامی چنان صدمات جبران‌ناپذیری دیده‌اند که زبان از بیان آنها شرم داشته و عاجز است. مذهب زنان را به‌مثابه انسان درجه دوم و علیل می‌نگرد. زنان حق انتخاب لباس و نوع پوشش و آرایش خود را ندارند و طبق دستور اسلامی باید حجاب داشته‌باشند! زنان در کوچه و بازار حق حرکت با مردان "غیرخودی" را ندارند و در صورت عدم رعایت حجاب و حرکت با دیگر مردان مورد اذیت و آزار گروههای حزب‌اللهی قرار گرفته و دستگیر و زندانی شده و شلاق می‌خورند. رژیم باز هم می‌کوشد تا زنان را از مردان در مدارس، دبیرستان و دانشگاه، در بیمارستان، در اتوبوسهای مسافربری و غیره جدا سازد. کودکان متعلق به پدر بوده و مادر هیچ حقی جز بزرگ کردن آنها را نداشته و در صورت جداسدن حق نگهداری کودکان خود را ندارند. زنان در ارث بری و در شهادت دهی نصف مردان به حساب می‌آیند و حق قضاوت ندارند. سنگ‌سار زنان یکی از بی‌رحمانه‌ترین روشهای مجازاتی است که مو بر بدن هر انسان با عاطفه‌ای راست می‌کند. حق داشتن چند همسر رسمی و صیغه کردن زنان به تعداد بی‌شمار برای مردان، قانون ارتجاعی دیگری است که بر زنان ایران تحمیل شده‌است. در یک کلام تحفه‌ی اسلامی شدن حاکمیت در ایران به خواری و ذلت کشاندن و بی‌حقوقی عظیم زنان بوده‌است که به‌حق نفرت زنان و مردان آزاده‌ی ایران و سراسر جهان را برانگیخته‌است.

در چنین شرایطی است که مقاومت و مبارزه زنان در ۲۱ سال اخیر علیه ستمهایی که جمهوری اسلامی بر آنان روا داشته، حماسه‌آفریده و برگ درخشان از تاریخ مبارزات زنان ایران و جهان برای رهایی را تشکیل می‌دهد. رژیم حاکم پس از دو دهه سرکوب، بیش از پیش در برابر مبارزه جسورانه زنان ایران تاب مقاومت را از دست داده و نمی‌تواند هیچ‌گونه حقانیتی را در اعمال فشار بر زنان در جامعه برای خود دست‌وپا کند. لذا زمان آن رسیده‌است که زنان مبارز ایران، همراه با مردان آزاده، صدای اعتراض خود را علیه تبعیضها هرچه رساتر سازند و مبارزه تا به‌آخر و تا کسب حقوق پایمال شده‌شان را لحظه‌ای قطع نکنند. در این مبارزه است که آنها درخواهند یافت که جناح رفرمیست رژیم نیز قادر به لغو تبعیضها بر زنان نبوده و تنها راه رهایی‌شان هم‌سو نمودن مبارزات رهایی‌بخش خود با مبارزه‌ی طبقه کارگر برای تحقق سوسیالیسم، برچیدن نظام طبقاتی متکی بر مالکیت خصوصی و کارمزدوری است.

زنده‌باد ۸ مارس، روز جهانی زن!  
جدائی دین از دولت یک خواست فوری زنان ایران است!  
همراه زنان برای براندازی ستم بر آنان، مبارزه کنیم!  
۶ ساعت کار در روز و ۳۰ ساعت کار در هفته برای زنان!  
برای ارتقاء سطح فعالیت زنان در کلیه عرصه‌های اجتماعی بکوشیم!  
مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی سرمایه، دشمن شماره ۱ زنان ایران!  
رهائی زنان در گرو تحقق سوسیالیسم و کمونیسم است!

حزب رنجبران ایران - ۱۱ اسفند ۱۳۷۸

## تصویب طرح "معافیت کارگاه‌های ۵ نفر یا کمتر" از شمول "قانون کار"،

### نشانه دیگری از دشمنی حاکمین با کارگران است!

بعد از گذشت ۹ ماه از تصویب طرح معافیت کارگاههای دارای ۳ کارگر و یا کمتر از شمول قانون کار (۱۸ خرداد ۱۳۷۸) و اعلام بعدی مسکوت گذاشتن اجرای آن به مدت ۶ ماه که در اثر اعتراضات و تظاهرات کارگران صورت گرفت، بالاخره مجلس شورای اسلامی آن لایحه ضد کارگری را با بالا بردن تعداد کارگران از ۳ نفر به ۵ نفر، در ۸ اسفند ماه ۱۳۷۸ از تصویب گذراند.

بدین ترتیب بیش از ۱,۶ میلیون کارگاه، مشمول این قانون شده و تعداد کارگران مشمول قانون جنگل قرون وسطائی در ایران از حدود ۲ میلیون نفر در مصوبه قبلی به حدود ۳ میلیون نفر در مصوبه جدید، ارتقاء داده شد. مجلس مدافع نظام سرمایه‌داری در آستانه ی نوروز، عیدی فقر و فاقه بیشتر و کار در زیر استبداد کارگاهی را به کارگران داد و هزاران کارگر معترض در فردای تصویب این ماده ضدکارگری در ۹ اسفندماه در جلو مجلس دست به تظاهرات زدند و شعار می‌دادند: "مجلس به ما عیدی داد - یک نان آجری داد". این شعار گویای سبوعیت مجلس شورای اسلامی در برخورد به کارگران می‌باشد.

اگر رژیم در اثر مبارزات ۲۱ ساله مردم و به خصوص کارگران و زحمت‌کشان، زنان و جوانان و روشنفکران متعهد تا به حال حاضر شده در سطح حاکمیت در انتخاب بین بد و بدتر به بد تن داده و جناح تمامیت خواه رژیم مشغول نوشیدن "جام زهر" دیگری است، اما در زمینه‌ی تجاوز به ابتدائی‌ترین حقوق کارگران و زحمت‌کشان، به انتخاب بدتر، بین بد و بدتر روی آورده است تا نشان دهد که نظام سرمایه‌متکی بر مذهب، خون‌خوارترین دشمن طبقه‌کارگر و "مستضعفان" است!

حزب رنجبران ایران ضمن محکوم کردن این مصوبه‌ی ضد کارگری از کارگران و زحمت‌کشان ایران می‌خواهد تا صف مستقل خود را هرچه متحدتر و متشکل‌تر ساخته و نه تنها در سطح معیشتی بلکه در سطح سیاسی مبارزه خود را برای برانداختن رژیم مذهبی حاکم و هرگونه نظام سرمایه در ایران، تا به آخر ادامه دهند. سرمایه‌داری در هیچ شکل‌اش از سرمایه‌های بزرگ امپریالیستی گرفته تا سرمایه‌های کوچک داخلی، حاضر به شناختن حقوق کارگران و لغو استثمار و ستم طبقاتی و کار مزدوری نیست، چون‌که شیشه عمرش در گرو تداوم استثمار و... است. این حقوق را باید به‌زور از حلقوم زالوصفتان سرمایه بیرون آورد.

"به دو دست پینه دار تو که به‌جز دو بازوی کار تو - نبود معاون و یار تو نه خدا نه شیخ و نه پادشاه" و با چنین آگاهی است که کارگران خواهند توانست مبارزات خود را سازمان داده و برای همیشه نظام سرمایه‌داری متکی بر مذهب را در ایران به زباله‌دانی تاریخ بفرستند و با استقرار حکومت کارگری نظام عادلانه انسانی بنا نهند. چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است! حزب رنجبران ایران - ۱۰ اسفند ۱۳۷۸

اعلامیه‌ی حزب قبل از آغاز انتخابات مجلس:

### شبه انتخابات مجلس شورای اسلامی را محکوم می‌کنیم!

به‌زودی قرار است انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی برگزار شود. این انتخابات در شرایطی صورت می‌گیرد که کوچک‌ترین ارزشهای دموکراتیک توسط حاکمین زیرپا گذاشته شده‌است. هیچ جریان سیاسی غیر "خودی" حق معرفی نامزدهای خود را در حوزه‌های انتخاباتی نیافته و هیچ جریان "غیرخودی" از حق بیان و قلم و تشکل برخوردار نبوده و لذا امکان ارائه برنامه انتخاباتی خود را نداشته‌است. سران رژیم طبق عرف همیشه‌گی شان، سیاست "خود بری و خود دوزی، عجب مرد هنرمندی!" را پیش می‌برند و کارچاق‌کن‌های شان نیز "غیرخودی‌ها" یعنی ۳۰ - ۴۰ میلیون مردم دارای حق رای در انتخابات را دعوت می‌کنند تا از این خیمه شب بازی جدید رژیم پشتیبانی کنند و وسیعا در انتخابات شرکت نمایند.

در این میان بسیاری از جریان‌های اپوزیسیون رژیم که تاکتیک خیال‌پردازانه "از این در به آن در فرج است و در راه رسیدن به مقصود هر تاکتیکی مجاز است!" شرکت در انتخابات و رای دادن به جناح "دوم‌خردادی‌ها" را در پیش گرفته‌اند، بدون این‌که به صفت‌بندی‌ها و آرایش قوای طبقاتی توجه کنند. آنها بار دیگر سیاست ۲۰ سال گذشته را در رای دادن به جمهوری اسلامی "نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم"، تکرار می‌کنند و چنین عمل‌کردی را بهترین تاکتیک در رسیدن به جامعه‌ای سکولار و غیر مذهبی می‌دانند. گوئی ارتش غیر مذهبی آنها آماده است تا پس از انتخابات کار رژیم را یک‌سره‌کند!

توجه داشته باشیم که اپوزیسیون ضد جمهوری اسلامی - و حتا پیشروترین آن - نه متحد و یک‌پارچه است، نه به دلیل سالها سرکوب و قلع و قمع در انظار مردم شناخته شده و نه از اقبال چندانی در میان مردم برخوردار است. بنابراین شرکت‌اش در این خیمه شب بازی، فقط مهر تایید زدن به "۲ خردادی‌ها" است و قاطی کردن نخود خام خود در آش شوری است که مدت‌هاست جناحی از هیئت حاکمه هم‌راه با هم‌دستان بین‌المللی اش پخته‌است.

لذا به‌جای شعار "شرکت وسیع در انتخابات" باید شعار "عدم شرکت وسیع در انتخابات" را داد و از مردم خواست تا از دادن رای به جناح افراطی به سرکرده‌گی خامنه‌ای و جناح میانه‌رو به سرکرده‌گی رفسنجانی، خودداری کنند تا از یک سو این مرتجعین بازهم بیشتر افشا و منفرد شوند و از سوی دیگر در انظار جهانیان معلوم شود که حاکمین ایران اعم از محافظه‌کار و یا لیبرال در میان مردم پایه ندارند و حاکمیت خود را به‌زور سرنیزه و خون ریزی نگه‌داشته‌اند. حزب رنجبران ایران همان‌طور که قبل از روی کارآمدن خاتمی اعلام نمود، اوضاع جهانی و داخلی رژیم حاکم را در تنگنا قرار داده و این رژیم بدون تغییراتی از جمله به نفع سرمایه لیبرال، قادر به ادامه حیات نیست. لذا لیبرالها باید در قدرت سهم بیشتری به‌دست آورند.

اما تا آن‌جا که به مردم استثمارشده و ستم‌دیده ایران یعنی کارگران و زحمت‌کشان، زنان و جوانان،

ملیتهای تحت ستم، اقلیتهای مذهبی و نویسندگان و هنرمندان که اکثریت بیش از ۹۰٪ افراد جامعه را تشکیل می‌دهند مربوط می‌شود، اینان در بدترین شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و بدون برخورداری از آزادی‌های دموکراتیک، در جهنم جمهوری اسلامی می‌سوزند و صدها اعتصاب، اعتراض، تجمع و راه پیمائی کارگران، دانش‌جویان، روشن‌فکران و زندانیان سیاسی در چند ماه اخیر در مقابله با قلدوران نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران، نشان می‌دهد که خواست مردم نه ترمیم رژیم بلکه تخریب آن و استقرار نظامی عادلانه و دموکراتیک است که رفاه و دموکراسی را برای اکثریت مردم - و نه اقلیت زورگو - تامین کند. فراموش نکنیم که اگر ۲۰ میلیون رای به خاتمی و ۲ خردادی‌ها امکان داد تا در برابر رقیبان در قدرت شان بایستند، این بار چنین رای‌چماقی خواهد شد در دست آنها در کوییدن نیروهای اپوزیسیون و مردم! تضادهای طبقاتی در ایران حادثتر از آن هستند که امکان استقرار دموکراسی پارلمانتاریستی نوع غربی را بدهد. تازه خود این دموکراسی نیز طی بیش از ۲ قرن هنری جز حفظ حاکمیت سرمایه از خود نشان نداده است!؟

\* شبه‌انتخابات مجلس ششم، مردود است!

\* جناحهای افراطی و میانه رو رژیم را در انتخابات هرچه بیشتر منفردسازیم!

\* با رای ندادن نشان دهیم که کل رژیم از نظر مردم منقرض است!

\* انتخابات آزاد در گرو حاکمیت کارگران و زحمت‌کشان است!

\* مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی سرمایه!

۲۰ بهمن ۱۳۷۸ - حزب رنجبران ایران

## صدای پای "نئونازیسم" نزدیک‌تر شنیده می‌شود!

"نظم جهانی نوین" سرمایه فراملی امپریالیستی - نئولیبرالیسم - گرچه خشنود از اعمال حاکمیت مطلق برجهان در وصف دست‌آوردهای خود و از زبان رهبران هرزه‌ای چون کلینتون در آستانه ی ورود به سال ۲۰۰۰ مسیحی گوش فلک را کر کرد، اما از آن‌جا که عمل‌کرد زشت استثمارگرانه و ستم‌گرانه و لذا غیر انسانی خود را خوب می‌شناسد و می‌داند که اکثریت عظیم بیش از ۹۰٪ مردم جهان از قلدرمنشی سرمایه مالی امپریالیستی طی قرن‌های گذشته، شدیداً نازاضی هستند، لذا از ایجاد بیم در میان مردم و نا امید ساختن آنها نسبت به آینده، لحظه‌ای درنگ نمی‌کند. دولت‌های رفاه دیگر متعلق به گذشته شده‌اند و ایجاد بیم و امید - درست به همان‌گونه که در بازی قمار معمول است - به روند روزمره‌ی نظام سرمایه‌داری جهان تبدیل شده‌است.

از جمله‌ی این بیم به‌دلها انداختن، یکی مربوط به امکان درست عمل نکردن نرم‌افزارهای رایانه‌ها در لحظه ورود به سال ۲۰۰۰ بود که گویا خطر پرتاب شدن خودبه‌خودی بمبهای هسته‌ای و موشک‌های با کلاهک‌های اتمی، از کارافتادن کارخانه‌های تولید برق و مشخصاً کارخانه‌های تولید برق به‌کمک سوخت اتمی و متعاقب آن توقف بسیاری از دستگاه‌ها در بیمارستانها، کارخانه‌ها، ادارها، دانش‌گاهها، مدارس و حتا از کارافتادن اتومبیلها، قطع برق و گرمای منازل و غیره را می‌توانست به‌هم‌راه داشته باشد.

تلویزیونهای جهان با آب و تاب فراوان ورود سال نو مسیحی را از دورترین نقاط شرق گزارش داده و مترصد بروز فاجعه بودند. جهان وارد سال ۲۰۰۰ مسیحی شد و اتفاق قابل ملاحظه‌ای روی نداد. تنها این مردم بودند که علاوه بر دغدغه‌های فراوان ناشی از بی‌کاری و بی‌کارسازی، عدم امنیت شغلی، جنگ و دربه‌دوری، قحطی و امراض مختلف، تخریب محیط زیست و بروز پی‌درپی بلایای طبیعی و غیره بار دغدغه‌ی ناشی از ایست رایانه‌ها را نیز حداقل به مدت ۶ ماه قبل از ورود به سال ۲۰۰۰ بر دوش کشیدند. روزنامه لوموند (۶ ژانویه ۲۰۰۰) نوشت: "۴۰۰ میلیارد دلار در جهان برای جلوگیری از خطرات ناشی از ایست رایانه‌ها خرج شد که یک باخت صاف و ساده بود".

اما جهان هنوز اولین گام‌هایش را برای ورود به سال ۲۰۰۰ برنداشته بود که چهره‌ی "نئونازیسم" و حرکت مزورانه‌اش برای کسب قدرت از پشت دروازه‌های اتریش خود را نمایان ساخت. تاریخ در سطح دیگری تکرار شد و همان‌طور که ۶۷ سال پیش نازیسم در آلمان با حمایت سرمایه‌های بزرگ امپریالیسم آلمان و با علم کردن ناسیونالیسم کور و افراطی "آلمان برتر از همه!" از فرصت ناشی از وجود بحران و بی‌کاری گسترده توانست به‌کمک پارلمانتاریسم به قدرت برسد، حزب نازیستی "آزادی"

به رهبری یورگ هایدن در اتریش با کسب ۲۷٪ آراء به مثابه سومین حزب پرقدرت اتریش و با هم‌کاری با حزب

محافظه‌کار "مردم" به رهبری ولفگانگ شوسسل به تشکیل دولت پرداخت. شرکت حزب "آزادی" در کابینه شوسسل با پلاتفرم ضد پناهنده‌پذیری و انتقاد از ناتوانی‌های دولتهای سابق که اساسا توسط سوسیال دموکراتها رهبری میشدند و مواضع بی پرده و آشکار نازیستی نازیستهای سابق اتریش تشکیل دهنده این حزب، خشم و نفرت مردم اتریش و سراسر اروپا را برانگیخت. تظاهرات علیه این کابینه ائتلافی از فدای تشکیل کابینه شروع شد و بزرگترین راهپیمایی در اتریش پس از جنگ جهانی دوم و با شرکت بیش از ۳۰۰ هزار نفر تظاهرکننده در روز شنبه ۱۹ فوریه، که خواستار بیرون رفتن حزب "آزادی" از کابینه دولتی بودند، نشان داد که مردم دیگر حاضر نیستند برای دومین بار به قدرت رسیدن نازیسم را در اروپا امتحان کنند.

گرچه اتحادیه اروپا علیه شرکت نئو نازیستها در دولت اتریش اعتراض کرد، اما دامنه این اعتراض که با برخوردهای اغماض گرایانه‌ی برخی از سران کشورهای اروپایی همراه بود، باعث شد که بایکوت دولت اتریش چندان جدی نشود. تونی بلر نخست وزیر انگلستان و رئیس حزب کارگر انگلیس حتا اعتراضات اندک کشورهای اتحادیه اروپا را برخورد "کودکانه" خواند و ادوارد بالادور نخست وزیر سابق فرانسه صبر و حوصله را در قبال حزب "آزادی" مطرح ساخت و بدین ترتیب این حضرات پا در جای پای چمبرلن نخست وزیر وقت انگلیس و دلادیه نخست وزیر وقت فرانسه گذاشتند که حمله هیتلر به اتریش را در مونیخ برسمیت شناختند و زمینه را برای حرکت تهاجمی ارتش هیتلر، پس از اشغال اتریش به چکسلواکی، فراهم ساختند!

فراموش نکنیم که سالهاست علیرغم خراب‌کاریها و تجاوزات احزاب افراطی راست در اروپا در حق پناهنده‌گان، جلو رشد این احزاب، به حکم "اعتقاد به دموکراسی!"، باز گذاشته شده و جنایات این احزاب هم لابد بخشی از "دموکراسی" مورد نظر حاکمین بوده است! توجه کنیم:

- جبهه ملی ژان ماری لوپن در فرانسه، ۱۵٪ آراء را با تبلیغات پناهنده ستیزی به دست آورده، در پارلمان اروپا نماینده داشته و در جنوب فرانسه اداره ی چندین شهرداری را به عهده دارد!
- حزب مردم دانمارک نیز با همین پلاتفرم ۷,۵٪ آراء را در انتخابات پارسل به دست آورده و شدیداً خارجی ستیز است!
- "اتحادیه خلق آلمان" یک گروه افراطی نازیستی، ۱۲,۹٪ آراء را در سال ۱۹۹۸ در ایالت ساکسون-آنهالت نصیب خود ساخته و حزب ناسیونال دموکرات آلمان دارای ۶ هزار عضو است!
- حزب خارجی ستیز خلق سوئیس به رهبری کریستوف بلوخر در اکتبر سال گذشته ۲۳٪ آراء را به دست آورد، در حالی که در سال ۱۹۹۵ تنها ۱۵٪ آراء مردم را از آن خود کرده بود!
- در ایتالیا که فاشیستها سالهاست فعالند، ساندراموسولینی، دختر موسولینی، هایدن رئیس حزب "آزادی" اتریش را انسان شایسته لقب داد و "اتحادیه شمال" که حزبی ضدخارجی است، ۱۰٪ آراء را در سال ۱۹۹۶ از آن خود ساخت و ماریو بورگه‌زیو نماینده‌ی این "اتحادیه" در تورینو، هایدن را "ستاره شمال" خواند! که سخنی است پرمعنا در مورد قطب نما شدن هایدن برای نازیستها و فاشیستهای سراسر اروپا!

- بلوک ناسیونالیستی فلاماند در بلژیک به رهبری فیلیپ دونیتر در سال ۱۹۹۹ حدود ۱۵٪ آراء را در انتخابات به دست آورد و قصد جدائی از بلژیک را دارد!
- حزب ملی انگلیس، حزب دموکراتهای سوئد و دیگر گروهها و احزاب ریز و درشت در اسکاندیناویا و اسپانیا از جمله احزاب افراطی نازیستی و فاشیستی هستند که در آب و نمک خوابانده شده و فعالیت جنایت‌کارانه آنها با چشم اغماض دولتهای اساسا سوسیال دموکرات کلیه کشورهای اروپایی همراه شده و برخی از این گروهها - به‌یمن استفاده از حقوق "دموکراتیک" - از کمکهای دولتی نیز برخوردارند!
- بدین ترتیب خطر رشد فاشیسم و نازیسم از حالت شبخ بودن درآمده و بمشابه فرشته مرگ و با داس تیز بر سر شهروندان اروپائی در حال گشت و گذار است.
- آیا با توجه به جنایات عظیمی که نازیسم و فاشیسم در اروپا و آسیا و کسلا در سراسر جهان مرتکب شده و خاطره این جنایات هنوز به‌طور زنده موجوداند و تاریخی نه چندان قدیمی دارند، این امر تعجب آور نیست؟ به‌هیچ‌وجه! وقتی که سرمایه بزرگ فراملی امپریالیستی، با تمام قدرت، نیمچه دولتهای رفاه را از بین می‌برد؛ وقتی که این سرمایه به‌طور افسارگسیخته در سراسر جهان به دنبال نیروی کار ارزان و استثمار بی‌رحمانه بوده و به این اعتبار دهها سال است که دهها میلیون انسان را از عرصه تولید و خدمات به ورطه بی‌کاری کشانده، ارتش عظیم بی‌کاران را برای سوء استفاده هر چه شنیع‌تر درست نموده، بازار کار سیاه و خرید نیروی کار ارزان را گرم‌گرم نگه‌داشته، و مرتبا ۱۰ هزار ۱۰ هزار نفر کارگر و زحمتکش را به خیل عظیم بی‌کاران روانه می‌کند؛ زمانی که احزاب مختلف بورژوائی از سوسیال دموکراتها گرفته تا احزاب سنتی محافظه کار و دموکرات مسیحی و... تماما خود را در خدمت این سرمایه جهانی قرار داده و با خون سردی هرچه تمام‌تر بدترشدن وضع معیشتی مردم را مشاهده نموده و در مقام رهبری دولت کاری انجام نمی‌دهند و برنامه‌های انتخاباتی آنها پس از کسب قدرت به فراموشی سپرده می‌شود چون‌که هدف خدمت به مردم را نداشته، بلکه نوکر بی‌قید و شرط سرمایه بزرگ جهانی شده‌اند؛ در چنین شرایطی مردم پس از امتحانهای مکرر در مکرر، دیگر اعتباری براین احزاب قایل نیستند و به‌همین علت رقم شرکت مردم در انتخابات پارلمانی و غیره روز به روز کمتر و کمتر می‌شود و حکومت‌های تشکیل شده بعضا حتا نماینده



۵۱٪ مردم نیستند، در چنین صورتی و در شرایطی که مردم در وضع بد معیشتی به سر برده و احزاب حاکم و یا در اپوزیسیون بورژوائی نیز کاری انجام نمی‌دهند، در مقابل ادعاهای پوچ گروهها و احزاب "نتو نازیستی" و "نتو فاشیستی"، که خرابی اوضاع را نه بر عملکرد سرمایه بلکه بر اثر وجود نیروی کار مهاجر و داستانهای از این قبیل حواله می‌دهند، بخشی از مردم ناآگاه، به این احزاب رای می‌دهند و بدین ترتیب به همان میزان که از رای احزاب سنتی بورژوائی کاسته می‌شود بر رای احزاب افراطی دست راستی اضافه می‌گردد.

شاید بی‌مناسبت نباشد که مختصراً اشاره کنیم که رسوائی بزرگ حزب دموکرات مسیحی آلمان به رهبری هلموت کوهل (طی ۲۵ سال) که ۱۶ سال نیز قدرت دولتی را قبضه کرده و کوهل صدر اعظم آلمان بود، بی‌مورد نباشد. به میزانی که رای دهنده‌گان اعتماد خود را به احزاب سنتی از دست می‌دهند، انتخابات طبق معمول جهان سرمایه "گران‌تر" می‌شود. شیوه آمریکائی "خرج پول بیشتر، تامین شانس بیشتر برنده‌شدن" در سراسر دنیا روزبه روز بیشتر رایج می‌شود. باید رای‌ها را با پول خرید و بدین منظور باید به فکر تهیه پولهای کلان بود. و چه کسی و جریانی بهتر از شرکتهای بزرگ نفتی، اسلحه سازی و غیره! طبعاً در این جا هیچ سخنی از رعایت قانون در میان نیست. اگر یک کارگر ساده از پرداخت بخش ناچیزی از مالیاتش ابا کند محکوم می‌شود. اما حضرات رهبران جامعه با آگاهی کامل به قانون، پولهای گرفته شده به حساب احزابشان را به اداره مالیات گزارش نداده و از طریق بانکهای خارجی دریافت کرده و به مصرف می‌رسانند! در اسرائیل نیز اخیراً بخشی از حقایق مربوط به عملکرد دولت‌مردان بیرون ریخت و معلوم شد که عزیر و ایمن رئیس جمهور اسرائیل و حزب کارگر اسرائیل به رهبری باراک میلیونها دلار پول جهت پیشبرد تبلیغات انتخاباتی دریافت داشته اند و شست. هیچ اداره‌ی دولتی هم از آن ظاهراً خبر دار نبوده است! در همین ارتباط است که سوء استفاده‌های مالی رولان دوما وزیر سابق سوسیالیست فرانسه و رهبر مستعفی کنونی مجلس فرانسه، خرج میلیاردها تومان توسط رفسنجانی برای پیروزی در انتخابات و غیره نشان می‌دهند که دموکراسی پارلمنتاریستی بورژوازی چه ماهیتی داشته و مشتاقان و سینه چاکان مدافع دموکراسی پارلمنتاریستی و پلورالیسم بورژوائی تا چه حد خود را گول زده و نمی‌خواهند بدانند که در زمان حاکمیت سرمایه تمام ارزشهای جامعه براساس عملکرد سرمایه سازمان داده می‌شود و لاغیر!

روند بی‌اعتبار شدن احزاب سنتی حاکم و شخصیت‌های سیاسی در قدرت، رشد احساس خطر برای سرمایه ناشی از بالا رفتن آگاهی مردم و این‌که بیش از پیش عملکرد سرمایه‌ی بزرگ فراملی را در جهان زیر علامت سوال برده و در جستجوی راه خروج از وضع نامناسب حاکم برجها هستند، ایجاب می‌کند که بورژوازی، که خود را فرشته دموکراسی خوانده و برای مردم جهان نسخه انتخابات پارلمنتاریستی را به مثابه عالی‌ترین شکل اعمال دموکراسی و کسب حقوق مردم قلمداد کرده و براین اساس به هر گرگ‌تازی از جمله حمله‌ی نظامی برای استقرار "نظم دموکراتیک" متوسل می‌شود، باید در فکر چاره بوده و چه چیزی بهتر از این که با رشد نارضایتی توده‌های مردم به رشد احزاب و گروههای فاشیستی و نازیستی دامن زده و به مردم نشان دهد که در صورت اعتراض بیشتر سروکارشان با نازیسم و فاشیسم خواهد بود و بایستی دم فرو بسته و از اوضاع شکایت نکنند!

بنابراین رشد احزاب و گروههای فاشیستی صرفاً عملکرد بد احزاب سنتی یا "احترام به حقوق دموکراتیک مردم"، یا اغماض احزاب سوسیال دموکرات در مقابله با احزاب افراطی راست-آن‌طور که برخی از مفسرین وانمود می‌کنند (رجوع شود به روزنامه داگنس نیپتر سوئد، ۲۶ فوریه ۲۰۰۰ ویا پرولتر سوئد- شماره ۸، ۲۴ فوریه تا ۱ مارس ۲۰۰۰) نبوده بلکه اساساً مربوط به منافع سرمایه بزرگ فراملی می‌شود که اوضاع را برای حاکمیت بلامناز خود نا امن می‌بیند و لولو خورخوره‌ی نازیسم و افراطی‌گری را پیش کشیده است! تقویت ارزشهای چند ملیتی و اختراع سلاحهای مرگبارتر نیز در همین راستا قرار دارد. نتولیبرالیسم به حق وارث نازیسم و فاشیسم است!

بنابراین دیالکتیک رشد جوامع جهانی و اجتماعی‌تر شدن تولید، برای خود "نظم جهانی نوین" سرمایه نیز ناامنی ایجاد کرده و در آغاز ورود به هزاره‌ی سوم میلادی، جهان برای سرمایه چندان هم امن نبوده و بیم از دست دادن حاکمیت بلامناز جهانی اش روز به روز بیشتر می‌شود.

تابه حال اتریش دو بار در عرصه جهانی فتیله انفجاری برای شروع جنگهای امپریالیستی اول و دوم بوده است. آیا برای سومین بار نیز اتریش به مثابه خوکچه‌ی آزمایش‌گاهی نظم جهانی نوین سرمایه در خواهد آمد؟ به این خطر نباید کم بها داد و در شرایطی که نازیسم قصد سرکوب محروم‌ترین انسانهای رانده شده از دیار خود را، دارد و با چشمان اغماض گر دولتهای بورژوائی روبه رواست، تنها بپا خاستن و بلندکردن صدای اعتراض و مارش بزرگ کارگران و زحمت‌کشان، زنان و جوانان، روشنفکران، نویسندگان و هنرمندان متعدد، دانش‌مندان و محققین و کلیه‌ی نیروهای آزادی‌خواه است که می‌تواند جلو رشد نتو نازیسم را در آغاز جوانه زدنش بگیرد. در این راستا اعتراضات عظیم مردم اتریش و جهان، هایدن رهبر حزب افراطی "آزادی" را وادار به استعفا از رهبری آن حزب نمود، اما در عین حال همه فهمیدند که این مانور عقب نشینی تاکتیکی یک گام به عقب است برای برداشتن دوگام به جلو و رسیدن به صدراعظمی اتریش!!

نازیسم و فاشیسم بی‌آبروتر از آن است که بتواند بار دیگر ملل جهان را به زیر سلطه ضد انسانی خود درآورد. اما این در صورتی است که هشیار بمانیم و به خطر موجود کم بها ندهیم.

"سرچشمه شاید بستن به بیل - چو پیر شد نشاید گذشتن به پیل" (سعدی)

دموکراسی پارلمانتاریستی بورژوائی پرورشگاه نازیسم است و به قول معروف: " در دموکراسی بورژوائی برابری به گونه‌ای فراهم شده که برای بی‌چیزان و ثروتمندان خوابیدن زیر پلهای پاریس قدغن شده‌است " (آنا تول فرانس) . و این قدغن کردنهاست که دموکراسی را به نازیسم می‌رساند.

۵ مارس ۲۰۰۰ - ابراهیم

## مقام وسیعاً نمایان ایدئولوژی در مبارزهء قدرت در جهان!

( از ویلیام پاف - انترناسیونال هرالد تریبیون - ۶ ژانویه ۲۰۰۰ )

«گرچه با برخی از دیدگاهها و نکاتی که در این مقاله آمده‌است موافق نیستیم، اما از آنجا که برخورد به یک قرن حاکمیت امپریالیسم را تا حدودی نشان می‌دهد، در زیر به ترجمه و تلخیص آن می‌پردازیم. بولتن نظرات»

به‌هنگام صحبت در مورد آینده، لازم است بفهمیم که تغییرات معمولاً به تدریج صورت می‌گیرند. اما تغییرات متراکم شده طی زمان باعث دگرگونی بسیار سریع شده و از هم گسیخته‌گی در تداوم تاریخ را همیشه ممکن ساخته‌اند. حرف مسئولان‌های که امروز می‌توان در مورد مدلهای جامعه، سازمان‌دهی سیاسی در هزاره جدید، زد این است که بدواً اینها همان مدلهای پایانه هزاره قبلی خواهند بود. اما زودتر از آنچه که انسان بتواند فکر کند نظام بین‌المللی راههای اساسی اش را تغییر خواهد داد.

ایالات متحده قدرتمندترین و بانفوذترین دولت و نظام اجتماعی در سالهای اول هزاره جدید باقی خواهد ماند. او تنها ابرقدرت است. نظام بازار سرمایه‌داری - شکل گرفته توسط ایالات متحده - که طی دو دهه‌ی اخیر حاکمیت داشته، تحت هدایت آمریکا جهانی شده و به صورت قابل ملاحظه‌ترین ..مدل اقتصادی و تجاری تداوم خواهد یافت. اما موقعیت آمریکا و نظام متداول، هر دو تغییر خواهند یافت. ماهیت و هویت یک رقابت موفقیت آمیز، امروز تحقق پذیر نیست، اما در ماهیت یک نظام مسلط و سلطه جو است که رقابت ایجاد نموده و جای‌گزین احتمالی خود را به وجود آورد. این یک واقعیت پایه‌ای سیاسی است. سلطه برای مدتی طولانی می‌تواند باقی بماند، اگر متکی بر تمدن پیشرفته نسبت به تمدنهای عقب مانده، باشد (به‌سان امپراتوری روم). رقابت موفقیت آمیز با آمریکا از جانب آن کشورهای صورت خواهد گرفت که خودشان نیز پیشرفته باشند.

اگر به قرن گذشته نگاه کنیم: در سال ۱۹۰۰ امپراتوری بریتانیا تنها ابر قدرت بود. این امپراتوری در اروپا رقیب داشت، همان‌طور که امروز آمریکا یک رقیب در اتحادیه اروپا، یک رقیب در روسیه و همچنین رقیبانی در آسیا دارد. اما اعتقاد رسمی در یک قرن پیش که توسط نورمن انجل در کتاب "توهم بزرگ" (پرفروش‌ترین کتاب در سال ۱۹۱۰) پیش کشیده شد عبارت از این بود که منافع مشترک قدرتهای بزرگ و بالاتر از همه اقتصاد آنها، به حدی به هم گره خورده و وابسته شده که جنگ دیگر معنائی ندارد. امپراتوریه‌ها، استاندارد طلا، اقتصادی جهانی و روابط مالی بین‌المللی بیشتر از امروز "جهانی" موجود بودند.

نیروهای ... که در قرن ۲۰ به حاکمیت رسیدند، در سال ۱۹۰۰ نفوذی نداشته و یا حتا وجود نداشتند. مارکسیسم به مثابه جنبش سیاسی، جریان کناری بود. لنین ۳۰ ساله، در ۱۹۰۰ از زندان سیاسی‌ها در سیبری آزاد شده و راه مهاجرت را اختیار کرده بود. هیتلر تنها ۱۱ سال داشت. موسولینی

۱۷ ساله، یک یاسیفیست بودائی و سوسیالیست بود. فاشیسم و نازیسم وجود نداشتند.

امپراتوریه‌های اروپا بر آسیا و آفریقا تسلط داشتند. ایالات متحده امپراتوری خودش را از طریق گرفتن مناطق زیر نفوذ اسپانیا در منطقه کارائیب و شرق دور، می‌ساخت. نظام هابسبورگ (منظور امپراتوری اتریش است) توسط ناسیونالیسم در منطقه بالکان دچار اغتشاش شده بود و امپراتوری عثمانی در حال افول بود. اما همه‌ی اینها رام شدنی به نظر می‌رسید. چین گرچه ضعیف ولی حاکم بود. ژاپون در حال آماده باش به سر می‌برد و در سال ۱۸۹۹ نقطه پایانی به برتریهای خارجی که ناشی از وجود سوداگران اروپائی در ژاپون بود، گذاشت. ژاپون از طریق نابودکردن ارتش روسیه در پورت‌آرتور در سال ۱۹۰۴ و به زانو درآوردن نیروی دریائی روسیه در یک روز، پیروزی‌ای که غیر قابل انتظار بود، ورود پسر سر و صدای خود را به دنیای خارج، اعلام داشت.

حالا من به نکته‌ای که می‌خواستم برسم، نزدیک شده‌ام.

قرن بیستم در شرایط امنیت ظاهری به مراتب بیشتر از امروز آغاز شد. هیچ‌کس در ۱۹۰۰ نمی‌توانست فکر کند که ۱۴ سال بعد حادثه‌ای روی می‌دهد که نظام بین‌المللی موجود را نابودکند و به تمدن غرب لطمه وارد سازد. خیزشهایی که اثرات آنها هنوز امروز نیز وجود دارد... انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ و به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان در سال ۱۹۳۳ به عنوان صدراعظم، مسایل جهان را در بقیه قرن تحت‌الشعاع قرار دادند.

دانشمندان امور سیاسی و اقتصادی در سال ۱۹۰۰ بدون تردید قرن ۲۰ را قرن ادامه رقابت در درون اروپای مسلط برجهان، پایان قیومیت اروپا بر آسیا و آفریقا، تداوم حکومتهای قانونی مستحکم در غرب اروپا، رشد مداوم رفاه، بالا رفتن شناخت علمی به سود بشر، ارزیابی می‌کردند. همه‌ی اینها اشتباه از آب درآمدند.

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ "آینده‌گرایی" به موضوع مورد بررسی در آمریکا تبدیل شد. درحالی‌که تلاش می‌شد تا "بدیل‌های آینده" تخیلی مطرح شوند. این اساساً تمرینی بود برای طرح مسئولانه‌ی آنچه که به‌نظر گرایش‌ها زمانه بودند. زیبگنیو برزترینسکی در دهه‌ی ۱۹۶۰ نوشت که آمریکا و شوروی هر دو به سوی آن‌چیزی می‌روند که او آن‌را دوره "تکنوترونیک" می‌نامید که نوعی جدید از "ما فوق ساختار" تکنولوژیکی تحت سلطه‌ی "روشن‌فکران جهت داده شده از نظر سازماندهی و صاحب مغز علمی" است.

هرمن کان و آنتونیو واینر در دهه ۱۹۶۰ کتابی به نام "سال ۲۰۰۰" نوشتند. آنها عدم تغییر نظم جهانی و ادامه سیاست جنگ سرد را به‌مثابه چیز تضمین شده‌ای، فرض گرفتند. حدس فرهنگی آنها (گرایش مسلط جهانی به‌طرف فرهنگ "ادراکی"، غیرمذهبی شدن و غربی شدن و به حاشیه رانده شدن مذهب)، چیزی جز عمومیت دادن به تجربه آمریکائی دهه‌ی ۱۹۶۰، نبود.

دانیل بل ۴۰ سال پیش گفت که ایدئولوژی به‌پایان رسیده‌است. فرانسیس فوکویاما ۱۰ سال پیش گفت

تاریخ به پایانش رسیده. ارنست گلنر، ملی‌گرائی را به‌مثابه "شکافی ارتجاعی که توسط صنعت گرائی اولیه به‌وجود آورده شده" مشخص ساخت و پیش‌بینی کرد که با زمان بیش از پیش منزوی شده و "تحرك کمتری" خواهد داشت. آنتونی لاک زمانی که مشاور رئیس‌جمهور کلینتون بود گفت که وظیفه آمریکا عبارت است از مبارزه علیه ناسیونالیسم و تمام کسانی که می‌خواهند کشورهای جدیدالتاسیس را به راه گذشته‌ی غیرقابل تحمل، بکشانند. آقای لاک ناسیونالیسم را به‌مثابه یک پدیده عقب مانده‌ای نامید که امکان جلوگیری از آن وجود دارد. باوجوداین، هنوز ایدئولوژی زنده‌است و باب طبع ایالات متحده، انگلستان و روسیه که شوونیست‌ترین کشورهای جهانند و تاریخ براساس آن حرکت می‌کند.

غرض از نگاه من به گذشته و نه آینده این بود که نشان دهم ما تا چه حد می‌توانیم در مورد آینده پیش‌بینی کنیم موقعی که نگاه مان به‌سوی آن است.

کارل پوپر مدتها پیش گفت که "به دلیل صرفاً منطقی غیرممکن است که ما بتوانیم جریان آینده تاریخ را پیش‌بینی کنیم". این بدان جهت است که شناخت رشد می‌کند و با گام‌های بسیار عظیمی و "ما نمی‌توانیم چیزی را که فردا خواهیم دانست، امروز مطرح نمائیم".

ما می‌توانیم یک سری احتمالات را طرح کرده و گرایش‌ها مادی را معین سازیم و واقعیت موجود را تعمیم بدهیم. آیا این آن قدر که فکر می‌کنیم مفید خواهد افتاد؟

عقل متعارف از سقوط دیوار برلن در نوامبر ۱۹۸۹ این را می‌گفت که:

\* اروپا و آمریکا متفقا و نزدیک به‌هم، رشد خواهند کرد،

\* کشورهای سابق کمونیستی به جوامع دموکراتیک، خواهند پیوست،

\* جهانی شدن امکان رشد اقتصادی و تکنیکی به شیوه غربی و مدرن شدن کشورهای در حال رشد را فراهم خواهد ساخت،

\* جهانی شدن آینده جوامع با خود دخالت‌های "انسانی" بیشتری فراهم نموده و حاکمیت ملی محدودتر خواهد شد،

\* و تنها ارادل در مقابل آن مقاومت خواهند کرد.

تمام این فرضیات خوش‌بینانه به‌نظر می‌رسند.

با شروع قرن جدید، جهانی شدن به‌مثابه یک نظریه یا ایدئولوژی برهم زدن قاطع نظم تجاری، به قله اعتبارش رسیده. اما کنفرانس سیاتل "سازمان جهانی تجارت" در آشفتگی در اوایل دسامبر کارش را پایان داد. کنگره آمریکا حق مذاکره در "مسیر سریع" رئیس‌جمهور را رد کرد. مدل برهم زدن قاطع نظم تجاری در آسیا به‌زیرعلامت سوال رفته و در بخش قاره‌ای کشورهای صنعتی اروپا با بدبینی روبه رو شده‌است.

بین اروپا و آمریکا در مورد حق حاکمیت تکنولوژیکی، اقتصادی و سیاسی کشمکشها در حال افزایش است. اعتقاد در مورد این‌که روسیه به اقتصاد و نظام سیاسی غرب ملحق خواهد شد، دیگر قابل دفاع نیست.

این مواضع به‌طور ضمنی شامل پیش‌بینی‌ها بودند. اینها، واقعیتها و یا روندهای قابل مشاهده را که انتظار می‌رود دهه‌ی آینده را تحت تاثیر قرار دهند، نشان می‌دهند. این نظرات، تداوم را فرض گرفته و در مورد جهان گرائی عدم تداوم مهم اخیر را در مورد حوادث و نظرات، به آینده موکول می‌کنند.

آنها نتیجه‌ای را امروز پیش‌نهاد می‌کنند که به‌طور واضحی از پیش‌بینی‌های خوش‌بینانه متفاوت بوده و می‌تواند به سادگی شناسائی شود.

متراکم‌تر شدن تغییرات، دیدگاهها و انتظارات ما را تصحیح خواهند کرد، اما گسست تاریخی روی نخواهد داد.

گسستها لازم‌اند. تغییرات تکان دهنده‌ای در تاریخ بعد از سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ رخ دادند.

گسست دیگری توسط انقلاب روسیه در ۱۹۱۷، مارش موسولینی به رم در ۱۹۲۲، صعود هیتلر به قدرت در ۱۹۳۳ به‌وجود آمد.

گسست دیگری با سقوط بورس وال استریت در سال ۱۹۲۹ به وقوع پیوست. وحدت سون یات سن با حزب کمونیست چین و روسیه شوروی در سال ۱۹۲۴، گسست در تاریخ مدرن آسیا بود، همان طور که اشغال منچوری در سال ۱۹۳۱ توسط ژاپون و خروج از جامعه ملل، اینها تنها مربوط به نیمه اول قرن بیستم می شود. تشریح ساده و مستقیم آینده، به همین گونه خواهد بود. و یا تکرار کم و بیش شناخته شده مربوط به گذشته نزدیک (سقوط دیگر بورس، رکود دیگر و هیتلری دیگر)...

پیش نهاداتی که می توانند مفید باشند تنها آنهایی هستند که عام اند: این که قدرت هژمونی طلب، مخالف آفرین است. خلاء قدرت پر خواهد شد. موجودیهای سیاسی در جستجوی بزرگ نشان دادن خودند و این که بدی در تاریخ وجود داشته و عقل حاکم بر تاریخ نیست.

چارلز برد تاریخ دان، زمانی گفت که اندیشه ها در تاریخ ۴ آموزش به آن داده اند: "زمانی که تاریکی فرامی رسد، ستاره ها شروع به درخشیدن می کنند، زنبور عسلها که گله را غارت می کنند، عسل می سازند، کسی که خدا می خواهد او را نابود کند اول به وجود می آورد، آسیابهای خدا آرام آرد می کنند، اما به منتهای درجه نرم".

چنین سخنان جنی توسط سیاست سازان مطرح نمی شود. معالوصف آنها در برگیرنده ی چیزهایی هستند که ما واقعا می دانیم که هزاره ی جدید با خود خواهد آورد.

### لازمه و ضرورت سرمایه داری گانگستری:

انباشت اولیه در روسیه فساد و ارتشاء در روسیه به طور روزافزونی در ارکانهای و نهادهای دولتی افزایش یافته است. اختلاس و دزدی آشکار در بانکهای روسیه از آخرین رسوائی مالی در ماههای اخیر می باشند. سوآلی که مردم عموما مطرح می کنند این است که مسئولین دولتی این پولهای کلان را در زمان بسیار کوتاه چگونه به دست آورده اند؟ به طور مثال نخست وزیر اوکراین چگونه قادر شد در مدتی کمتر از ۳ سال یک ویلای ۷ میلیون دلاری را در ناحیه ی مارین ایالت کالیفرنیا بخرد. در صورتی که حقوق سالانه ی او بیشتر از ۲۰ هزار دلار نبوده است؟ جواب به این سوآل خیلی روشن است: حاکمیت گانگستری در مسکو "مافیا" را روسفید کرده است.

صاحب نظران اقتصاد در غرب که معماران گذار کشورهای سابق "بلوک شرق" به اقتصاد بازار "آزاد" بودند، با اظهار تعجب عصبانیت خود را نسبت به بعد عظیم فساد و جنایت و بحران اجتماعی که اصلاحات بازاری در روسیه یه بار آورده، نشان می دهند. یکی از مدیران وزارت دارائی آمریکا اخیرا شکایت می کرد که "ما معتقد بودیم که نسل اول سرمایه داران روسی افراد نیکی خواهند بود. ولی آنها همه آدمهای بی رحم و مادر... از آب درآمدند".

علت این که این صاحب نظران دچار شوک شده و از نتایج اوضاع به تعجب افتاده اند، این است که آنها شدیداً به یک "دنیای فانتزی تاریخی" - مدل نئولیبرال سرمایه داری - تکیه دارند. ظهور و رشد سرمایه داری گانگستری و همراه آن فساد و ارتشاء فراگیر در روسیه و کشورهای "بلوک شرق" می بایستی برای آنهاست که با ریشه های تاریخی سرمایه داری در اروپا و ممالک متحده آشنائی دارند، کاملاً قابل پیش بینی باشد. مخصوصاً کسانی که اندکی با تحلیل مارکس در مورد مقوله "انباشت اولیه" آشنائی داشته باشند، نباید از عواقب اجتماعی گذار روسیه به سرمایه داری تعجب کنند. در این جا، بعد از بررسی مختصر ظهور ریشه های سرمایه داری از موضع مارکس، کم و کیف عواقب گذار روسیه به سرمایه داری را در متن تحلیل مارکس، خواهیم آورد.

در آخر جلد اول "سرمایه" در فصلی به نام "اسرار انباشت اولیه" مارکس چگونگی پروسه آغاز انباشت سرمایه را مورد ارزیابی قرار می دهد. با این که بازار از زمان باستان وجود داشته است ولی سرمایه داری به عنوان یک نظام تولیدی اجتماعی فقط در قرن ۱۶ پدیدار شد. اولین کشوری که در آن جا سرمایه داری در شکل یک نظام ظهور کرد، انگلستان بود. این نظام، برخلاف تمامی نظامهای سابق از نظر تاریخی، تولید برای مبادله در بازار را به تدریج تعمیم داد. تولید برای مبادله و فروش (رشد کالاسازی) به تدریج جای تولید برای مصرف شخصی و خانواده گی را گرفت و به تفوق و برتری دو نوع تولید کننده گان (فروشنده گان) در جامعه تکیه زد: طبقه سرمایه داران (صاحبان منحصر به فرد وسایل تولید) و طبقه ی

کارگر (صاحبان هیچ چیز جز نیروی کار خود). ظهور و رشد این دو طبقه اجتماعی بزرگ در جامعه انگلستان در جریان قرن ۱۶ و ۱۷، شرط و ضرورت اصلی برای رشد تولید سرمایه داری بود. به قول مارکس، سرمایه فقط پول نیست، سرمایه رابطه اجتماعی بی نظیری است که بین این دو طبقه در حیطه ی مالکیت و نتیجتاً در تمام شیئون زنده گی انسان شکل می گیرد. برای این که دید شفاف و بهتری از ریشه های سرمایه داری در انگلستان و دیگر کشورهای سرمایه داری به دست آوریم، باید درک خود را از چگونگی پیدایش و رشد این دو طبقه ی بزرگ در تاریخ این کشورها داشته باشیم. اکثر اقتصاد دانان معاصر مارکس بر آن بودند که کاردانی، صرفه جوئی، هوشمندی و تیز هوشی و خصلت مقتصدانه باعث می شدند که عده ای موفق به انباشت سرمایه (ثروت) گردند و عده ی زیادی نیز که تنبل و لات بودند، فقیر و بی چیز بمانند. مارکس گفت انباشت سرمایه چیزی به غیر از "رشد تاریخی جدائی تولید کننده از وسایل تولید" نیست. در اروپای قرون ۱۵ و ۱۶، تولید کننده گان مجبور بودند که خود را از زنجیرهای فئودالی آزاد سازند. اما آنها هم چنین می بایستی خود را از مالکیت وسایل معیشت

زنده‌گی - یعنی از دست‌رسی به زمین و دیگر وسایل تولید برای معیشت - نیز "رها" سازند. در انگلستان - اولین کشور سرمایه‌داری در تاریخ - اتحادی از زمین‌داران و کشاورزان تازه‌به‌دوران رسیده‌ی سرمایه‌دار و دولت، طی یک کمپین ۱۰۰ ساله اکثر مزارع و دیگر وسایل معیشتی را (که دهقانان به‌طور جمعی، صاحب بودند)، خصوصی ساختند. دهقانان انگلیس که به‌زور و قهر از مزارع خود اخراج گشتند، با روی‌آوردن به شهرها (جهت برآوردن احتیاجات روزمره خود) به بازار وابسته‌گشتند. با تسخیر زمینهای دهقانان و انحصار مطلق وسایل تولید کشاورزی، بورژوازی نوحاسته‌ی انگلیس شرایط لازم را برای رشد تولید سرمایه‌داری از طریق استثمار سیستماتیک کار مزدی، فراهم ساخت. دولت حاکم نیز از هر نظر در این امر به بورژوازی خدمت کرد. باگذراندن قوانین بر ضد فقرا و آنهایی که زمینهایشان مصادره شده‌بود، دولت در خدمت بورژوازی قرارگرفت. این قوانین محرومین جامعه را مجبور ساخت که یا به‌کار مزدی بپردازند و یا به‌بیگاری در خانه‌ها تن دهند. مارکس این پروسه انباشت سرمایه را چنین جمع‌بندی کرد: "در تاریخ واقعی معروف است که غلبه، برده‌گی، راه‌زنی، قتل و زور نقش بزرگی بازی می‌کنند".

امروز ما شاهد همان روند در سراسر سرزمینهای سابق شوروی و اروپای شرقی در زیر پرچم "رفرم بازار" هستیم. در حقیقت نسخه‌ی نوین انباشت اولیه در روسیه و اروپای شرقی بزرگترین موج مصادره‌ای - حرکت سرمایه در جهت خصوصی سازی املاک دولتی و دارائی عمومی - است که به مراتب وسیع‌تر و عمیق‌تر از هر مصادره‌ی بزرگ در تاریخ بشری است. درست مثل گذشته، این روند نیز شرایط را برای ظهور سرمایه‌داران جدید در کنار میلیونها انسان محروم و گرسنه، آماده می‌سازد. بسیار مشکل است که نتیجه‌ی نهائی این روند را پیش بینی کرد. ولی آنچه که یقین به‌نظر می‌رسد، این است که بحران اقتصادی، قطب بندی اجتماعی، فساد و بالاخره مبارزه طبقاتی افزایش

خواهند یافت. امروز مثل دیروز، روند انباشت سرمایه دردناک و فلاکت‌بار است.

سقوط روسیه به‌دامن سرمایه‌داری گانگستری در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، بلافاصله بعد از تجزیه رسمی شوروی آغازشد. در آن زمان، اصلاح طلبان روسیه با مشورت با مشاورین غربی، به‌ویژه آمریکائی، خواستند که روسیه را یک شبه با معرفی "بازار آزاد" و رونق آن، به‌یک کشور سرمایه‌داری کامل‌العیار، تبدیل کنند. استادان بخش اقتصاد دانشگاه هاروارد در این جریان نقش مهمی بازی کردند. یکی از این مشاوران آکادمیک، پروفیسور جفری ساکس بود که در سال ۱۹۹۰ (بلافاصله بعد از شکست سیاست اقتصادی پروستروویکای گورباچف) به دولت روسیه پیشنهاد کرد، هرچه زودتر اکثر سوبسیدها و کنترل بر درآمدها و قیمتها را لغو کرده و بدین‌وسیله یک "شوک" به‌بدنه‌ی اقتصاد روسیه وارد سازد. این استاد پیش بینی کرد که بعد از وارد شدن این "شوک" جامعه روسیه به‌طور آرام و ملایم به‌سوی سرمایه‌داری "نوع کشورهای غربی" سوق داده خواهدشد. او ادعا کرد که قبلاً "تراپی شوک‌آور" او به‌طور معجزه‌آسایی اقتصاد مریض کشور بولیوی را در "۹ روز" بهبود بخشید. ساکس نیز مثل اکثر اقتصاد دانان غربی معتقد است که "طبیعت بشر" در حیطه‌ی "بازار آزاد" شکوفائی پیدا می‌کند. براین اساس او برآن بود که گذار به سرمایه‌داری در روسیه خیلی طبیعی، مطلقاً اتوماتیک و به‌طور یقین بدون رنج و عذاب به‌وقوع خواهد پیوست. او گفت که اگر دولت یلیتسین برنامه‌ریزی دولتی را لغو کرده، قیمتها را رها ساخته و از رقابت خصوصی بین شرکتها حمایت کند و خصوصی سازی را از طریق فروش سریع صنایع و شرکتهای دولتی رونق دهد، در روسیه رفاه مستولی خواهد شد.

بدبختانه از نظر میلیونها انسان که بلافاصله بی‌کار گشته و بعد از مدت کمی به‌گدائی، دزدی و فحشاء روی آوردند، سران دولت یلیتسین به پیشنهاد ساکس جواب مثبت دادند و در عرض ۱،۵ سال کلیه‌ی کنترلها بر قیمتها (۹۰٪) را لغو کردند. با آغاز سال ۱۹۹۴، ۷۵٪ شرکتهای صناعی و تجاری روسیه که تا آن زمان دولتی بودند، خصوصی شدند. خصوصی سازی در روسیه، در واقع "فروش" املاک به‌اشخاص کردن کلفت درون ادارات دولتی بود. این اشخاص املاک و صنایع را به تصرف خود در آوردند و به عبارتی دیگر "دزدیدند". چون این افراد هیچ نوع مجوز قانونی برای تصاحب این املاک و مؤسسات را نداشتند. در نتیجه بعد از تصاحب این اموال زیر زمینی شده و بعد از مدتی با نیروهای مسلح خصوصی، در جامعه ظهور کردند و عملاً گانگسترهای سرمایه‌داری روسیه امروزی را تشکیل می‌دهند. ۶۲٪ تولید ناخالص روسیه در سال ۱۹۹۷، در دست این گانگسترها بود و به‌طور یقین در ۳ سال گذشته این رقم بازهم افزایش یافته است.

نتیجه‌ی این خصوصی سازی‌ها، فاجعه‌بار بوده‌است. تولید صنعتی در عرض سالهای ۱۹۹۱-۱۹۹۵ نزدیک به ۴۶٪ کاهش یافت. مردم در این مدت، ۴۰٪ قدرت خرید خود را از دست دادند و ۸۰٪ مردم از داشتن هر نوع ذخیره‌ی پولی، محروم گشتند.

میلیونها کارمند و کارگر دولتی ماهها از دریافت

زمستان ۱۳۷۸ حقوق و مزد محروم

شدند. بی‌کاری، به‌ویژه در بین زنان، شدیداً افزایش یافت. در آغاز سال ۱۹۹۵، بیشتر از ۴۴ میلیون نفر از جمعیت ۱۴۸ میلیون نفری روسیه، در فقر زنده‌گی می‌کردند، یعنی با ۳۲ دلار درآمد در ماه برای هرکس. ۷۵٪ جمعیت روسیه با کمتر از ۱۰۰ دلار در ماه زنده‌گی می‌کردند، در صورتی که قیمت یک وعده غذای معمولی در روسیه ۵ دلار بود. وضع در ۵ سال گذشته بازهم بدتر شده‌است. در صد خودکشی و مرگ ناشی از الکلیسم، به نسبت سالهای دهه‌ی ۸۰، به ۳ برابر در سال ۱۹۹۵، افزایش یافته‌است. در صد مرگ و میر کودکان به‌طور سرسام‌آوری افزایش یافته و به‌سطح کشورهای جهان سوم رسیده‌است. در سال ۱۹۹۵، بعد از ۵ سال رفورم، عمر متوسط مردان کاهش یافته و به ۵۸ سال رسید (سطح عمر متوسط در

روسیه تزاری در آغاز قرن بیستم). در حال حاضر نسبت مرگ و میر به نسبت زاد و ولد به قدری قوس نزولی پیدا کرده است که جمعیت روسیه هر سال نزدیک به ۱ میلیون نفر کاهش پیدا می‌کند. مضافاً خیلی از جوانان روسیه به طور روزافزونی، روسیه را به عزم کشورهای اروپائی ترک می‌کنند. اگر این روند ادامه یابد، در ۳۰ سال آینده جمعیت روسیه از ۱۴۷ میلیون به ۱۲۱ میلیون نفر خواهد رسید (کمی بیشتر از تعداد قربانیان جنگ جهانی دوم در روسیه توسط ارتش هیتلری - بولتن نظرات)

"رفورم اقتصادی"، آواره‌گی و بی سرپرستی را برای کودکان به بار آورده است. در پایان سال ۱۹۹۸، حداقل ۲ میلیون یتیم در روسیه بود. این رقم بیشتر از رقم کودکان یتیم شوروی در جنگ جهانی دوم است. از این رقم ۲ میلیونی، فقط حدود ۶۵۰ هزار نفر در "یتیم‌خانه‌ها" زنده‌گی می‌کنند. بقیه به خیل بی‌خانمانها پیوسته‌اند. از بچه‌های بی‌خانمان یک سوم الکلی هستند و عموماً ۱۰٪ خودکشی می‌کنند. در کشوری که زمانی دومین "ابر قدرت" صنعتی و نظامی در جهان بود و اکثراً دانش‌آموزانش به مهندسين و دانش‌مندان بهتر از آمریکا تبدیل می‌گشتند، نزدیک به ۱۰ میلیون کودک به مدرسه نمی‌روند و در کوچه‌ها و خیابانهای شهرهای متعدد روسیه مشغول گدائی، فحشاء، دزدی و غیره هستند. (قابل توجه روشن‌فکران چپی که در "عشق به دموکراسی بورژوائی" درد و رنج عظیم محرومان جامعه کنونی روسیه را فراموش کرده و تمام نیروی خود را در نفی مطلق سوسیالیسم در شوروی صرف می‌کنند تا وال استریت نشینها به افتخارشان دست بزنند! -

بولتن نظرات)

این فاجعه‌ی انسانی که توسط اقتصاددانان طرف‌دار رفورم به "موانع کوچک" در سر راه گذار به "اقتصاد بازاری" موسوم‌اند، به‌طور دقیق توسط پروفیسور استیفن کوهن از دانشگاه نیویورک به عنوان "سقوط بی‌پایان هر چیزی که لازمه‌ی یک بقای آبرومندانه است" جمع‌بندی شده است. این وضع در عین حال پروسه‌ی ایجاد یک طبقه‌ی پرولتر حقیقی در روسیه است. در زمان شوروی، کارگران روسی به‌طور حتم صاحب وسایل تولید نبودند، ولی آنها در حقیقت "صاحبان" شغل خود بودند. آنها

حق مسکن، بیمه و درمان داشته و از دولت کمک هزینه‌های متعددی دریافت می‌کردند. تمام این

حق‌ها به تدریج در ۱۰ سال گذشته و در جریان گذار به اقتصاد "عادی" بازار، پایمال گشته و لغو شده‌اند. اکثریت مردم شوروی سابق در اثر فقر و فلاکت و بی‌کاری، مجبور شده‌اند به "بازار" روی آورند که به قول مارکس "هیچ چیزی برای فروش به‌غیر از پوست خود ندارند". میلیونها انسان که به بازار آمده‌اند، تنها صاحب نیروی کار خود برای فروش هستند و با سرمایه‌داران روسیه "جدید" روبه‌رو می‌باشند. این سرمایه‌داران "جدید" صاحب چه هستند؟

اینان بدون شک دارای آزادی بی‌حد و حصری هستند. ولی به‌عوض این‌که در حیطه‌های تولیدی سرمایه‌گذاری کنند، درگیر مبارزه‌ای بی‌رحمانه در جهت سرقت هر چیزی که در دست‌رس خود می‌یابند، هستند. آنها ثروت طبیعی را غارت کرده، تمام طلاهای دولتی، الماس، نفت، گاز و جنگلهای سیبری را فروخته و پول آنها را به بانکهای غربی واریز ساخته‌اند تا بدین نحو سرمایه‌های خصوصی خود را تشکیل دهند. آنها هم‌چنین در ماههای آخر سال ۱۹۹۹، میلیاردها دلار "کمک کشورهای غربی" را نیز خصوصی کرده و تمام دارائی عمومی و بانکها را به اموال و املاک خصوصی خود تبدیل ساخته‌اند. آنها برخلاف سرمایه‌داران انگلیس، که ثروت‌های سرقت شده را در کشور خود انباشت می‌کردند، تمام اموال و منابع سرقت شده را بعد از تبدیل به پول، به بانکهای خارجی واریز می‌سازند.

این سرمایه‌داران جدید، عوض اینکه ثروت سرقت شده را در حیطه‌های تولیدی سرمایه‌گذاری کنند - امری که ساکس و دیگر طرف‌داران بازار آزاد، امیدوار بودند - عمده‌تا آنها را در بانکهای غربی واریز کرده و یا بخشی را با خرید ویلاها و ویلاهای تابستانی در کنار دریای مدیترانه (فرانسه) تلف می‌کنند. در آخر سال ۱۹۹۵، بورژوازی "سرخ" نزدیک به ۱۵۰ میلیارد دلار به بانکهای خارجی واریز کرده بود. در خود روسیه، این سرمایه‌داران ثروت‌های کلانی را که به سرقت برده‌اند، به مصرف زنده‌گی مجلل اشرافی - پالتوهای پوست خز، ماشینهای لیموزین و گروههای مسلح خصوصی - می‌رسانند. این گروههای مسلح دو وظیفه‌ی اصلی دارند: وظیفه‌ی اول آنها دفاع و حفاظت از جان تک تک بورژوازی گانگستری روسیه و وظیفه‌ی دوم آنها حفظ و حراست از اموال مسروقه در مقابل مردم است. البته این امر - یعنی حفظ و حراست از جان و مال بورژوازی - تا زمانی ادامه خواهد یافت که بورژوازی بتواند از طریق دولت "مشروعیت" این اموال دزدیده‌شده را به تصویب برساند و به قیمت آنها صورتی قانونی بدهد. عملی که سرمایه‌داران اولیه در انگلستان قرن ۱۶ و سرمایه‌داران اولیه در ایالات متحده در قرن ۱۹، به سرانجام رساندند.

در سال ۱۹۹۴، یکی از کارمندان عالی‌رتبه وزارت دارائی آمریکا به سیمور هرش ژورنالیست معروف گفت که شوک تریاستهای آمریکائی هیچ‌وقت نتوانستند "به‌طور دقیق، سفاکی و توحش" مافیا و گانگسترهای روسی را "پیش‌بینی" کنند. "بدتر از سرمایه‌داران راهزن آمریکائی (در قرن ۱۹)،

سرمایه‌داران روسی بعد از قتل افراد، طلای دندانه‌ها را نیز به سرقت می‌برند. این واقعا یک کابوس است. پروفیسور ساکس علت اصلی این فلاکت و بدبختی در روسیه را به فرهنگ سیاسی رژیم گذشته در شوروی ربط می‌دهد. ولی نظر او کافی برای توجیه غارت فراگیر و عظیمی که گذار به سرمایه‌داری در سراسر کشورهای "بلوک شرق" به‌وجود آورده، نمی‌باشد. علت اصلی این است که سرمایه‌داری به‌عنوان یک نظام، مجبور است که اقلا یک‌بار به سرقت و غارت فراگیر متوسل شود تا از روند انباشت سرمایه‌ی اولیه به‌طور موفقیت‌آمیز بگذرد. چرا سرقت و غارت و تصاحب اموال و املاک مسروقه پیش شرط انباشت اولیه است؟

زیرا سرمایه‌داری، انحصار بر مالکیت وسایل تولیدی را پیش شرط ظهور خود و رشد سرمایه‌داران می‌کند. بدون این انحصار، سرمایه‌داران نمی‌توانند به موجودیت خود ادامه دهند. تا سال ۱۹۸۹، صنایع، معادن، منابع طبیعی و املاک، "در تصاحب دولت بود و نه اشخاص". گروه‌های فشار و جناح‌های حزبی، به‌طور جمعی، کنترل وسایل تولید را در انحصار خود داشتند. ولی به‌طور خصوصی کسی صاحب آنها نبود. در نتیجه، وقتی که دولت شوروی از هم پاشید، می‌بایستی طبقه‌ی سرمایه‌دار خلق شود. در نوشته‌های ساکس و دیگر استادان تئوری "شوکت تراپی" از ایجاد این طبقه و از ظهور و عروج سرمایه‌داران گانگستر و راهزن، خبری نیست. ساکس نیز مثل اکثر اقتصاد دانان علم اقتصاد سرمایه‌داری، بدون توجه به تاریخ تکامل سرمایه‌داری، خیال می‌کرد که به‌محض این‌که کنترل برقیمتها برداشته شد و لغو گردید مالکیت خصوصی صورت قانونی پیدا کرد. "سرمایه‌داران" به‌صورتی طبیعی، ظهور خواهند کرد و کنترل اقتصاد بازار را در دست خواهند گرفت. ولی اینان از کجا بیرون آمده و ظهور خواهند کرد؟ در سال ۱۹۹۰ هیچ‌کس در اروپای شرقی و روسیه دارای ثروت مالی قابل ملاحظه‌ای نبود و هیچ‌کس شخصا صاحب زمین و یا وسایل تولید صنعتی نبود. از قشر بورژوازی خصوصی خبری نبود و از بورژوازی قبل از انقلاب اکتبر هم کسی نمانده بود که قدم به‌جلو گذاشته و کنترل را در بازار در دست گیرد. در آن سالها در لهستان مردم یک جوک ساخته بودند: "آنها چه‌کار باید بکنند؟ کارخانه‌ی کشتی‌سازی لنین را به خانواده‌ی لنین مسترد کنند؟". یعنی هیچ‌کس قدرت مالی نداشت که کارخانه‌ها، معادن، جنگلها و... را بخرد و کارگر استخدام کند. بدین علت بود که مردم شدیداً هراسناک بودند که نکنند سرمایه‌گذاران غربی هجوم آورده، دار و ندار آنها را خریده و کل اقتصاد را کنترل کنند.

پس سرمایه‌داران چه کسانی بودند؟ به‌نظر ساکس آنها قرار بود که "تجار و کسبه جدید روسیه باشند". او مسلماً با این‌که کارگران این نقش را بازی کنند، مخالف بوده و می‌گوید: هدف باید تغییر دوایر و املاک دولتی به شرکت‌های خصوصی، هم‌راه با تغییر سهام مالکیت باشد. نباید این املاک دولتی را در اختیار مدیریت‌های خودگردان توسط کارگران گذاشت. ساکس هم‌چنین اصرار داشت که "دولت باید جلو مدیرانی را که می‌خواهند املاک دولتی را تصاحب کنند، بگیرد".

۲۵ بولتن نظرات شماره ۱۹ زمستان ۱۳۷۸ پس اگر مدیران و کارگران قرار نیست سرمایه‌دار شوند، کدامین افراد از جامعه، سرمایه‌داران روسیه را تشکیل خواهند داد؟ صاحبان شرکت‌های خصوصی؟ چگونه ممکن است که اصلاح‌طلبان "سرمایه‌داری سبک غربی" را در روسیه، بدون سرمایه‌داران برپا سازند؟ برای ایجاد پایه‌ی اساسی برای انباشت "عادی" سرمایه، این اصلاح‌طلبان مجبور بودند که از روند "انباشت اولیه" بگذرند. یعنی سرمایه‌داران را به‌وجود آورند. این افراد حتماً می‌بایستی املاک، کارخانه‌ها، معادن و جنگلها را بعد از تصاحب خصوصی سازند. ولی چون هیچ‌کس پول نداشت که این املاک دولتی را از دولت بخرد، در نتیجه هیچ راه عملی قانونی که به‌خصوصی سازی مشروعیت عرفی و اخلاقی بدهد، وجود نداشت از طرف دیگر، چون ساکس و یارانش اصرار می‌ورزیدند که گذار باید هرچه زودتر به‌مورد اجرا گذاشته‌شود، اصلاح‌طلبان روسیه زمان کافی در اختیار نداشتند که طی آن طبقه‌ی کوچک سرمایه‌داران بومی رشد طبیعی خود را کرده و در جریان دهه‌ها و قرون به سرمایه‌داران بزرگ صاحب شرکت‌های چندملیتی، تبدیل گردند. در نتیجه، این طبقه را در یک شب اصلاح‌طلبان روسیه پخته و آماده کردند. ترکیبی از عناصر مافیای زیر زمینی و اعضای متعلق به جناح‌های فشار درون حزب کمونیست، به‌ویژه مدیران عالی‌رتبه صنایع سنگین و بخشی از روشن‌فکران از طرف دولت و مشاوران داخلی و خارجی آن، تعیین شدند تا اقتصاد روسیه را جنایت‌کارانه خصوصی سازند. در واقع ساکس و دیگر اقتصاد دانان دانش‌گاه هاروارد باید مسئولیت اختراع سرمایه‌داران جانی روسیه را به‌عهده بگیرند. در واقع آنها (ساکس و هم‌کارانش) بودند که اکثر لوايح و فرامین خصوصی سازی را تنظیم و به ثبت رساندند. درحال حاضر دولت آمریکا (وزارت دادگستری آمریکا) اعمال غیرقانونی این مشاوران را (که میلیونها دلار پول "اداره پیش رفت امور بین‌المللی" ایالات متحده را بدون مجوز در اختیار خصوصی سازان فاسد روسیه، مثل آناتولی شوبایز، گذاشتند)، مورد بازجوئی و تحقیق قراردهد. مقدار سودی که خود این مشاوران در جریان خصوصی سازی‌ها به‌دست آورده‌اند نیز باید تحت بررسی قرار گیرد.

به‌طور خلاصه، یک دهه بعد از بلائی که این مشاوران "تیزهوش و مدبر" دانش‌گاه هاروارد بر سر روسیه آورده‌اند، نتیجه این شده‌است که آن کشور (که زمانی یکی از دو ابر قدرت جهان بود)، امروز به‌طور کامل بعد از گذار از یک روند مدرنیته زدائی به کشوری عقب مانده و جهان سومی تبدیل شده‌است. کشور روسیه در ۱۰ سال گذشته ۱۵۰ میلیارد دلار قرض بالا آورده و تمام خدمات اجتماعی و از جمله خدمات درمانی و بهداشتی و طبی در آن لغو شده‌است. ۷۰ تا ۸۰٪ جمعیت زیر خط فقر و فقط به بقای خود در فلاکت بارترین وضع ادامه می‌دهند. در ۵ سال اول رفورم (۱۹۹۱-۱۹۹۵) در کوچه و خیابانها، علائم فقر، فحشاء، دزدی و جنایت سریعاً ظهور کرده و رشد نمود. در ۵ سال دوم رفورم (۱۹۹۶-۲۰۰۰)، مرگ و میر

از گرسنه‌گی نیز به‌طور روزافزونی در سراسر

روسیه و در شهرها و دهات رشد کرده و بی‌داد می‌کند. در عوض یک‌عده سرمایه‌دار گانگستر با نیروی مسلح خصوصی خود، خیابانها و کوچه‌ها و محلات شهرها را بین خود به‌خاطر "تجارت و کاسب‌کاری" به "بازارهای آزاد" سرمایه‌داری تقسیم کرده‌اند.

شرایط پایه‌ای تولید سرمایه‌داری در روسیه، خیلی سریع به‌وجود آمده‌است: در یک سو توده‌های میلیونی مردم فقیر(که هرچیزی که برای معیشت خود داشته‌اند، از دست داده‌اند) قرار دارند و در سوی دیگر، صاحبان پول و ثروتهای به‌سرقت برده‌شده که هدفشان انباشت هرچه بیشتر سرمایه است. علیرغم این اوضاع، مسئله مالکیت خصوصی هنوز هم بعد از ۱۰ سال "خصوصی سازی" حل نگشته، مالکیت خصوصی هنوز به‌طور کامل از مجرای قانونی نگذشته و قانونی نشده‌است. زیرا در روسیه امروز نه قدرت قضائی مستقل و نه بورژوازی مستقل، وجود دارد که از عمل خصوصی سازی حمایت کند. مردم روسیه تنفر شدیدی به‌اقداماتی که منجر به غصب املاک عمومی شده، دارند و این تنفر رشد زیادی در دو سال گذشته کرده‌است. مقاومت در مقابل آنهایی که در روند غصب و سرقت اموال و اماکن دست داشته‌اند، شدیداً در بین مردم عادی شیوع یافته‌است. علیرغم این تنفر و مقاومت، سرمایه‌داران گانگستر به‌راه‌خود ادامه می‌دهند و هرروز اوضاع بدتر از روز قبل می‌شود.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی:

لازمه‌ی وجود نظام سرمایه‌داری، وجود دو طبقه‌ی سرمایه‌دار و کارگر است. این دو طبقه یک‌شبه و به‌طور طبیعی و خودبه‌خودی به‌وجود نمی‌آیند. همان‌طور که در قرون ۱۶ و ۱۷، در دوره اول گذار در اروپا (عمده‌ها در انگلستان) و سپس در قرن ۱۹ در دوره‌ی گذار دوم (در آمریکای شمالی) و اکنون دوره‌ی سوم گذار در کشورهای سابق شوروی و اروپای شرقی، شاهد هستیم، ثروتمندشدن برخی و فقیر شدن بسیاری، به‌طور اجتناب‌ناپذیری، روندی است پر از ظلم و فساد. نباید تعجب کرد که ظهور و رشد سرمایه‌داری باعث این فجایع شده‌است. عجیب این‌جاست که اقتصاددانان "صاحب‌نظر" در غرب که در واقع معماران اصلی این گذار بودند، وضع مغایری را پیش بینی می‌کردند.

﴿ علی‌رغم برخی اختلاف‌نظرها در مورد رشد سرمایه‌داری در روسیه بخش اول مقاله "ضرورت سرمایه‌گذاری گانگستری: انباشت اولیه در روسیه و چین" را از مجله "مانتلی رویو" سال ۵۱، شماره ۹، فوریه ۲۰۰۰، صفحات ۱ تا ۱۰، ترجمه و تلخیص نمودیم. بخش مربوط به چین در شماره ۲۰ بولتن نظرات چاپ خواهد شد. مارس ۲۰۰۰ - ناظمی ﴾

## نمونه‌هایی از عمل‌کرد "نظم نوین" سرمایه در ورود به هزاره‌ی سوم!

بخشهایی از نامه رمزی کلارک- وزیر امور خارجه سابق آمریکا- به سازمان ملل

۲۶ ژانویه ۲۰۰۰ :

من پس از اعمال مجازاتهای اقتصادی به‌عراق، ۱۰ بار به این کشور سفر کرده‌ام. هر سال تعداد مرگ و میرها شدیداً افزایش یافته. تعداد مرده‌ها مرتباً و ماه به ماه از سال ۱۹۹۱ گزارش شده. سازمان جهانی بهداشت، سازمان تغذیه وابسته به سازمان ملل، سازمان دفاع از حقوق کودک وابسته به سازمان ملل (یونیسف) و دیگر سازمانها، بارها ارقام مرده‌ها را تایید کرده‌اند... طی ۵ سال، تعداد مرگ و میرهای ناشی از امراض عفونی، اسهال، عفونت شکم و سوء تغذیه به‌قرار زیراند:

سال :	۱۹۸۹	۱۹۹۱	۱۹۹۴	۱۹۹۷	۱۹۹۸	۱۹۹۹
مرده :	۷۱۱۰	۲۷۴۷۳	۵۲۹۰۵	۵۸۸۴۵	۷۱۲۷۹	*۷۳۵۷۲

\* از ژانویه تا نوامبر ۱۹۹۹

بدین ترتیب تعداد کودکان تلف شده در عرض ۱۰ سال ۱۰ برابر شده و تعداد کل کودکان کمتر از ۵ سال که به‌دلیل ایجاد محدودیتهای اقتصادی مرده‌اند به رقم ۵۰۲۴۹۲ نفر رسیده‌است.

کودکان کمتر از ۵ سال، جزو صدمه‌پذیرترین گروه سنی هستند. اما باید گفت که مرگ و میر برای کلیه‌ی افراد با سنهای بالاتر از ۵ سال نیز بالا رفته‌است.

هدف مجازاتهای اقتصادی، کشتن یا آسیب رساندن به کودکان، نوجوانان، پیران و بیماران مزمن بوده‌است. صلیب سرخ و دیگر متخصصان امور معتقدند که تا سالها پس از قطع این مجازاتها، تلاش لازم خواهد بود تا جلوی بالا رفتن تعداد مرگ و میرها گرفته‌شود.

تعداد زیادی از کودکان که زنده‌مانده‌اند، از صدمات سخت بدنی و روانی رنج می‌برند. در صد کودکانی که با وزن کمتر از



۲,۵ کیلو- که وحشتناک کم است- متولد می‌شوند، درکشوری که از امکانات غذایی و دارویی و لوازم پزشکی محروم شده‌است، رو به افزایش است.

درست مانند افزایش مرگ و میرکودکان، تعداد نوزادان که زنده مانده‌اند نیز رو به افزایش است:

سال :	۱۹۹۰	۱۹۹۱	۱۹۹۴	۱۹۹۸	۱۹۹۹
متولدین :	۴,۵%	۱۰,۸%	۲۱,۱%	۲۳,۸%	۲۴,۱%

\* از ژانویه تا نوامبر ۱۹۹۹.

که افزایشی ۵ برابر را نشان می‌دهد. نتایج این امر وحشتناک است، چون که بسیاری از این نوزادان به‌عقب مانده‌گی اعضاء، اختلالات روانی و عدم رشد اعضاء دچار شده و به‌ساده‌گی گرفتار انواع

امراض گشته و طول عمر آنها ۳۰٪ پائین خواهد آمد.

پزشکان، پرستاران، درمان شناسها، داروگرها و کلا تمام کسانی که در بخش بهداشت کار می‌کنند در شرایط بسیار ناگواری کار خود را پیش می‌برند... بیمارستانها در وضعیت بسیار بدی قرار دارند. تاریک، سرد، کثیف و فرو ریخته‌اند. تخت‌خوابها بدون ملافه‌اند. راه‌آنها کار نمی‌کنند. به‌طور مرتب برق قطع می‌شود، کم‌بود وسایل پزشکی و لوازم یدکی بسیار است. دارو، ابزار ضدعفونی کننده، آنتی بیوتیکها، دستگاههای رتنگن، لوله‌های آزمایش، انسولین و حتا قرصهای آرام‌بخش، قرصهای ضد از دست دادن آب بدن، لامپ و حتا قلم کمیاب است.

تعداد عملیات جراحی انجام شده از ۱۵۱۲۵ عدد در سال ۸۹ به ۳۸۲۳ عدد در سال ۱۹۹۹ رسیده‌است. بدترین تخریب محیط زیست ریختن بیش از ۷۰ هزار کیلو اورانیوم از موشکهای آمریکاست که به ازدیاد امراض، از سل گرفته تا سرطان خون و انواع سرطانهای دیگر، رشد غده‌های سرطانی و تغییر شکل جنینها، منتهی شده‌است. لذا سالها طول خواهد کشید و میلیاردها دلار لازم است تا عراق به سطح ۱۹۸۹ برگردد.

امروز بی‌کاری ۶۰٪ در کل کشور است. هیچ آمبولانس قابل استفاده‌ای وجود ندارد. ۸۰٪ اتوموبیلهای بخش بهداشت درست کار نمی‌کنند. هیچ کامیون، اتوبوس، تراکتور و سایر وسایل حمل و نقل نو وجود ندارد.

طبق یک گزارش بهداشتی، مقدار انرژی غذایی روزانه افراد فقط ۱۱۰۰ کالری است... مردم بی چیز و فقیر قادر به‌تامین کمبود انرژی غذایی نیستند. در سال ۱۹۸۹ غذای روزانه‌ی افراد ۳۴۰۰ کالری (سه‌برابر حالا) انرژی را بوده.

این فاکتورهای کوتاه نشان‌دهنده‌ی خطری است که مردم عراق را تهدید می‌کند... ادامه مجازات عراق، جنایت در حق مردم است که به‌صورت گروگان آمریکا درآمده‌اند که از حکومت عراق درخواستهای دارد، مستقل از اینکه این درخواستها چه هستند. درجنگ ایجاد قحطی و گرسنگی به‌مثابه سلاح غدغن است. به دشمن زخمی کمکهای دارویی باید رسانده‌شود. این مجازاتها همانند گذاشتن لوله تفنگ بر شقیقه کودکان و پیران عراق است تا حکومت عراق به درخواستها جواب بدهند و اگر ندهد ماشه کشیده می‌شود و انجام آن هر دو دقیقه یک‌بار!

برای رهائی از قضاوت تاریخ در مورد سازمان ملل، شورای امنیت باید مجازاتها را فوراً قطع کند. این مجازاتها به کشتار جمعی مردم منتهی می‌شوند و برای رهائی از قضاوت مردم جهان، آمریکا باید فوراً مجازاتها را قطع کرده و جواب‌گوی عملکردش بشود.

\* \* \*

## مغولستان: زنده‌گی درون دخمه‌ها- کودکان خیابانی عوارض مسئله‌ای بزرگتر هستند

( مجله اکونومیست، ۲۲ ژانویه ۲۰۰۰ )

کشیش ژیلبر تمامی دخمه‌های اولان باتور- پایتخت مغولستان - را می‌شناسد و مهمتر از همه کودکانی که در درون آنها زنده‌گی می‌کنند. هر چهارشنبه، این کشیش فیلیپینی چای داغ و کلوچه‌هایی با گوشت گوسفند را در شهر پخش می‌کند. اولین محل پخش بین کلوپ راک قوی و هتل اولان باتور قرار دارد و ۶ بچه در آن زنده‌گی می‌کنند. سال گذشته کودکی با زدن چاقو، کودک دیگری را در این دخمه کشته‌بود. بچه‌ی دیگری به‌علت خوردن الکل مرد. طی روز، دخترانی که در این دخمه زنده‌گی می‌کنند، به ۵ دلار خود را می‌فروشند. این پول خوبی است اگر آنها بتوانند به‌دست‌آورند. اخیراً، آنها پول داشتند و یکی از کودکان، یک پسر بچه ۱۴ ساله، از نردبان بالا آمد تا به کشیش ژیلبر خوش‌آمد بگوید. او گفت: دیگران مشغول ودکا خوردن بوده و لول هستند. او بالبخندی غذا را گرفته و مجدداً به پائین دخمه رفت.

دخمه‌هایی که در آنها حدود ۳ هزار کودک خیابانی در اولان باتور زنده‌گی می‌کنند، محل‌های بدبویی هستند و به گندابهای شهر یا به سیستم گرم کننده‌های آن راه‌دارند. زنده‌گی زیرزمین باعث کم شدن گری، سل، عفونت مجاری ادرار و امراض مقاربتی نمی‌شود. فقط گرم است. اولان باتور سردترین پایتخت جهان است که در آن سرما گاهی تا ۳۰- درجه زیر صفر می‌رسد. حکومت با ول کردن کامل کودکان بی‌خانمان، مدعی است که این دخمه‌ها لاقط باعث حفظ حیات کودکان می‌

باشند. در حالی که، کمک‌یاران می‌گویند که مرگ ناشی از کمی حرارت در تابستان بیشتر است، وقتی که یک سرمای ناگهانی این بی‌خانمانها را غافلگیر می‌کند...

سرمای زمستان یکی از مسایلی است که بین بچه‌های بی‌خانمان مغولستان در مقایسه با آنهایی که در مانیل (پایتخت فیلیپین) و یا در ریودوژانیرو (برزیل) زنده‌گی می‌کنند، دارند. به علاوه سرعت افزایش تعداد این کودکان است که مسئله ساز شده است. در زمان کمونیستی، اتحاد شوروی کمکی معادل یک سوم تولید ناخالص ملی مغولستان را به آن می‌داد. نتیجه آن که مغولستان شدیداً فقیر، رفاه اجتماعی نسبتاً مناسبی داشت و تعداد کمی از مغولها در اثر کمبودها از بین می‌رفتند. اورلان بیلگ برکن که در مرکز دولتی کودکان کار می‌کند، می‌گوید که در سال ۱۹۹۲- کمی بعد از آن که مغولستان حمایت دولت مرکزی روسیه را به نفع دموکراسی سرمایه‌داری، رد کرد- ۳۰۰ کودک خیابانی شناخته شده در تمام مغولستان وجود داشت. تعداد آنها اکنون به ۴۰۰۰ نفر رسیده است.

این افزایش، تعداد زیادی از مغولها را به شدت تکان داده است. برخی هنوز (چه در درون و چه در خارج از دولت) معتقدند که مسئلهی کودکان بالا و یا زیر زمین به‌خاطر آن است که مردم در نگهداری کودکان شان، اهمال کرده و آنها را رها نموده‌اند. این احمقانه است. اکثریت این کودکان به‌خاطر فقر کامل به خیابانها ریخته شده‌اند. خانواده‌ها قادر به خرید کتاب و لباس برای بچه‌هایشان نیستند و آنها به این دلیل از مدرسه اخراج می‌شوند. آنها آن‌وقت در خیابانها و از طریق گدائی و خودفروشی یا دزدی امرار معاش می‌کنند.

خانواده‌های دیگری، به‌ویژه در روستاها، قادر به پرستاری از کودکان‌شان نیستند. به‌خاطر رسم عشایری گوسفند چرانی در مغولستان، برای این کودکان رفتن از یک ایل به ایل دیگر، چندان مشکل نیست و لذا والدین کودکان‌شان را گم می‌کنند. برخی از کودکان به‌دلیل اختلافات خانوادگی از خانواده‌خود می‌برند: از جمله به‌خاطر الکلی بودن پدر، یا طلاق. بعضاً تمام اهل خانواده به‌کوچه‌ها پناه می‌برند، به‌ویژه اگر چادر نمیدی‌شان که دارائی با ارزش آنها را تشکیل می‌دهد، در اثر حادثه‌ای بسوزد. فقر و ازهم پاشیده‌شدن خانواده‌ها در این دوران "گذار" از کمونیسم، شدیداً افزایش یافته است. خانم اوران بیلگ معتقد است که ریشه‌ی مسئله را باید در فقر مردم جستجو کرد. او می‌گوید که سازمان غیر دولتی کمک قادر به رسیدگی به این یا آن مسئلهی کودکان بی‌پناه است، اما از ریشه مسئله را حل نمی‌کند. بهتر است که سبب کودکان به‌خانواده‌ها کمک شود تا کودکان در مدرسه بمانند و یا به آنها کمکهای لازم پزشکی رسانده شود. کمک به خانواده‌ها برای دسترسی به درآمد بهترین نوع کمک است... درآمد سرانه سالانه‌ی خانواده‌های مغولی ۴۰۰ دلار در سال است. حکومت ناتوان است. خانم اوران بیلگ ۴۰۰۰ فامیل را می‌شناسد که احتیاج به "سرپرستی" دارند یا حداقل ۲۰ دلار کمک در ماه لازم دارند تا بچه‌هایشان را به مدرسه بفرستند. سال گذشته به ۴۰۰ نفر از این خانواده‌ها وعده‌ی کمک داده شد، اما تنها ۲ ماه پول از طرف دولت به آنها پرداخت شد. مرکز ملی کودکان که مسئولیت دفاع از کودکان و جلوگیری از فقر آنها را دارد، تنها بودجه‌ای معادل ۱۰۰ هزار دلار در سال دارد.

## مخالف بانک جهانی، ماشه اسلحه‌اش را می‌کشد

(آلن فریدمن- انترناسیونال هیرالدتریبون، ۲۷ ژانویه ۲۰۰۰)

اقتصاد دان برجسته‌ی بانک جهانی با کنار رفتن از آن دامنه‌ی انتقاداتش را از جامعه مالی جهانی کم نکرده است. او بانک را متهم می‌کند که کشورهای فقیر را در روند تصمیم‌گیریها کنار می‌گذارد.

اقتصاد دان ژوزف استیگلیتز، هم‌چنین عدم توافقش را از برنامه خصوصی سازی در روسیه با گفتن این که این سیستم باعث "غارت موجودیها" می‌شود و این که "میلیاردها میلیارد دلار" به خارج از روسیه برده می‌شود، اعلام نمود.

او که استعفای خودش را به‌طور غیر منتظره‌ای دیر در سال گذشته و بعد از یک رشته از موضع‌گیری

سفت و سخت آشکار علیه صندوق بین المللی پول و سیاست اقتصادی دولت کلینتون، داد، در تماسی تلفونی با هیرالد تریبون بین المللی اعلام کرد که خود را برای گردهم‌آئی داووس-در سوئیس - آماده می‌کند...

آقای استیگلیتز گفت حضور کشورهای فقیر جهان در تصمیم‌گیریهای اقتصادی بین‌المللی، حتا اگر این تصمیمات به‌ضرر آنها باشد، انکار می‌شود.

درمورد روسیه او می‌گوید خصوصی سازیها جلو رفته، بدون این که محدودیت قانونی کافی در نظر گرفته شود. نتیجه آن که "به‌جای این که این امر مشوقی برای فراهم ساختن دارائی باشد، وسیله‌ای شده برای خروج دارائی از روسیه". "فراهم کردن تحرک آزاد سرمایه، دعوتی بود از مردم برای دستیابی به میلیاردها دلار و خروج آنها از کشور".

او علت استعفای خود را از بانک جهانی این می‌داند که او تصور می‌کرد که می‌تواند "تاثیر بیشتری با بودن در خارج از بانک داشته باشد. او در یک مصاحبه با نیویورک تایمز در سال گذشته گفت که آرزو می‌کرد بتواند به‌طور آشکار حرفش را در مورد مسایل مختلف بزند. درحالی که با ماندن در بانک او نمی‌توانست این کار را بکند. " به‌جای پوزبند زدن، من

تصمیم به استعفا از بانک را گرفتم".

او تاکید دارد که منافع کشورهای فقیر در بسیاری از مسایل جهانی در نظر گرفته نمی شود. از جمله سیاستی را که صندوق بین‌المللی پول و دیگر نهادها در برخورد به بحران مالی ۹۷-۹۸ در آسیا اتخاذ کردند "این تصمیمات به طور معکوسی بر مردم زحمت‌کش و تاجر کوچک تاثیر گذاشت. تعداد زیادی از مردم کار خود را از دست دادند. بدتر آن این‌که، این بازار مالی جهانی بود که در کینه مسئله قرار داشت". این تجارت کوچک بود که با نرخ بهره‌ای روبه‌رو شد که آنها را به ورشکستگی کشاند. در برخی از کشورها بیش از ۵۰٪ موسسات به ورشکستگی کشانده شدند".

"مردم بار دیگر این چنین دچار ضربه شدند، بدون این‌که در گرفتن تصمیمات نقش داشته‌باشند". آقای استیگلیتز می‌گوید که یکی از درگیریها در جامعه مالی بین المللی عبارت بود از "تهیه‌ی چارچوبی که در آن، سیاستهای اقتصادی مربوط به هم مطرح است و اطمینان یافت که همه به‌نوعی درگیر شوند و حق نظر دهی را داشته‌باشند". این نظرات، او را در مقابله با سیاست واشنگتون قرار داد که توسط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به اجرا در می‌آید....

او می‌گوید "خصوصی کردن آنها به‌خودی خود باعث موفقیت نمی‌شود" و در این رابطه روسیه به‌جای این‌که با خصوصی سازیها وضع بهتری بیابد، به وضع بدتری دچار شده‌است.

«گرچه آقای استیگلیتز بخش ناچیزی از واقعیت تلخ حاکمیت سرمایه جهانی را برملا ساخته، اما این را نمی‌گوید که : خانه از پای بست ویران است و با وصله و پینه نمی‌توان آن را سرپا نگه‌داشت. بولتن نظرات»

**"بازی بزرگ" خزر سخت تر می‌شود!**

(دیوید ایگناتیوس - اترناسیونال هرالد تریبون ۲۷ ژانویه)

دولت کلینتون به مذاکرات خوشبینانه‌ای در مورد این‌که "بازی بزرگ" جدید را در سیاست انرژی در منطقه‌ی قفقاز چگونه باید جلو برد، سرگرم است. درحالی‌که به نظر می‌رسد مسئله مرکزی در این استراتژی، لوله‌های نفتی است که نفت و گاز را باید به ترکیه برسانند و این مسئله درحال فروکش است. کمکهای رئیس جمهور بیل کلینتون باعث "پیروزی دیپلماتیک" او بعد از اجلاس رؤسای اروپا در نوامبر در استامبول شد که در آن از ترکیه، گرجستان، آذربایجان و ترکمنستان خواسته شد تا از طرح آمریکا در مورد خط لوله‌های نفتی حمایت کنند. نماینده‌گان دولت در آنجا با خود پیچ می‌کردند که این توافق روسها را که مایل به کنترل خط لوله‌ها هستند، ناراحت خواهد کرد. اما اظهاریه استامبول، همانند بسیاری دیگر در سیاست خارجی کلینتون، بخشا به‌خاطر تمرین روابط عمومی است. روسها بازی لوله‌های نفتی را سخت تر از آن‌چه که دولت آمریکا انتظار داشت، پیش بردند. جنگ خونین در چینیا، بخشا به‌خاطر دستیابی به راههای لوله نفتی آن‌جاست. دوستان آمریکا در آنکارا، باکو و عشق‌آباد می‌خواستند آن‌چه را که او می‌بایستی قبل از قرارداد دوجانبه با مسکو در نظر بگیرد، به او بگویند.

نشانه‌ای از این‌که استراتژی لوله‌های نفتی آقای کلینتون با مشکل روبه‌رو شده‌است، روز دوشنبه موقعی که وزیر انرژی ترکیه اعلام کرد که او نتوانست با آذربایجان و گرجستان به توافق در زمینه لوله نفتی باکو-جیهان (در کراند مدیریتانه) برسد، مشخص شد.

جولینانا تای مفسر پترولیوم فینانس کمپانی - که شرکتی مشاوره‌ای در واشنگتون است - می‌گوید : این طرح تحت وزن خودش درحال سقوط است، چون‌که نفتی وجود ندارد که در لوله‌ها جریان یابد. او خاطر نشان ساخت که در طرحهای موجود، خط باکو-جیهان بایستی به مراتب بیشتر از میلیونها بشکه در روز نفت عبور دهد تا اقتصادی بشود.

پای دیگر استراتژی لوله‌های گاز دولت آمریکا - لوله گاز سرتاسری قفقاز - نیز پا در هوا است. به گفته‌ی سخن‌گوی کنسرسیومی که طرح ساختن این خط را دارد " این طرح تجاری بوده و سرمایه‌گذاری خوبی می‌باشد"، اما راه خزر باید با رقابت شدید دو بدیل دیگر مقابله کند که شامل روسیه و ایران می‌شود. پروژه‌ی گاز روسیه معروف به "جریان آبی" است.

شرکت غول پیکر گاز پروم روسیه پیشنهاد داده این لوله را از زیر دریای سیاه عبور دهد. این از نظر تکنیکی کار برجسته‌ای است و روسها و هم‌تای ایتالیائی آنها، فرصت تامین بودجه آن را خواستار شده‌اند. اما دست اندرکاران دولت کلینتون مایلند که امسال وضع به‌همین‌گونه جلو برود. ترکها علیرغم تمایلشان به حمایت از طرح آمریکا، نسبت به طرح "جریان آبی" نیز شور و شوق نشان می‌دهند. در عین حال ایرانی‌ها نیز خط لوله گاز خود را تا سرحد ترکیه کشیده‌اند.

زمستان ۱۳۷۸ با این حال، آیا بازار،

طرح سوم لوله نفتی خزر را که آمریکا از آن حمایت می‌کند، خواهد پذیرفت؟ این یک مسئله عملی تجاری است. با طرح روسها ۱۶ میلیارد مترمکعب گاز سالانه از طریق "جریان آبی‌رنگ" به ترکیه ارسال خواهد شد و با طرح ایران ۱۰ میلیارد متر مکعب. خط سراسری خزر نیز ۱۶ میلیارد متر مکعب می‌باشد. حتا کنسرسیوم سازنده‌ی خط سراسری خزر، خاطر نشان می‌کند که با طرح در حال انجام "جریان آبی" منطقه شلوغ خواهد شد.

«بدین ترتیب رقابت کشورهای آمریکا و روسیه بر سر به زیر کنترل خود درآوردن جریان نفت و گاز از طریق لوله‌ها که چیزی جز غارت منابع زیر زمینی کشورهای منطقه قفقاز نمی‌باشد، نه تنها سود چندانی نصیب این کشورها نمی‌کند، بلکه باعث بروز جنگ‌های خانمان سوز می‌گردد که نمونه جنگ کنونی در چینیا یکی از آخرین آنها است که تا به‌حال به

ویرانی کامل این سرزمین کوچک، قتل عام مردم بی دفاع آن و آواره شدن صدها هزار زن و کودک و پیرچینیائی در زمستان سخت منطقه شده است. و تا زمانی که حاکمیت جهان به دست سرمایه و نظام خونین آن است وضع به همین گونه باقی خواهد ماند. بولتن نظرات»

## بهائی که کارگران بابت ساختن سلاحهای اتمی آمریکامی پردازند!

بعد از ده سال انکار، دولت آمریکا دارد قبول می کند که کارگرانی که در ساختن سلاحهای هسته ای شرکت داشتند، تحت تاثیر تشعشعات رادیواکتیو و شیمیائی قرار گرفته اند که باعث بروز سرطان و مرگ زودرس آنها می شود. در ۱۴ بخش تولید سلاح که مورد بررسی قرار گرفته اند، ثابت شده که میزان تشعشعات بیشتر از حد معمول بوده و گرد بریلیموم صدمات جدی بر دستگاه تنفسی کارگران گذاشته است. مسئله تا بدان حد جدی شده که کلینتون دستور داده است تا بررسی مفصلی در مورد تاثیرات تشعشعات و تاثیرات شیمیائی ناشی از اورانیوم، پلوتونیوم و دیگر مواد، صورت گیرد. ۵۷ سال بعد از شروع ساختن بمبهای اتمی و هسته ای، این اولین بار است که صدمه دیدن کارگران، پذیرفته می شود. در ۱۴ بخش فوق، ۲۲ نوع سرطان و از جمله سرطان پروستات، خون و رشد غده های سرطانی که اکثرا کشنده هستند، دیده شده است.

مثلا در میان ۶۰۰ هزار نفری که از جنگ جهانی دوم به این سو در تولید این سلاحها شرکت داشته اند، اینگونه سرطان زیاد دیده شده. مایک چرچ، رئیس سندیکای کد ۲۵ در تنسی می گوید: پذیرش این واقعیت، نقطه ای آغازی است برای کمک رسانی به کارگرانی که دچار سرطان شده اند.

﴿ به نقل از انترناسیونال هرالڈ تریبیون - ۳۱ ژانویه ۲۰۰۰ ﴾

## گزارشی از زندان پهل چرخي کابل

﴿نوشته عضوی از جنبش انقلابی زنان افغانستان - ۱۹ دسامبر ۱۹۹۹﴾

من یکی از کارمندان سابق زندان را می شناسم که از من خواهش کرد، اسمش را در این گزارش نیارم. او مرد شرافتمندی است و از طالبان و جهادی ها نفرت دارد و با حقوق ماهیانه ۲۵۰,۰۰۰ افغانی در زندان کار می کرد. او به علت این که تاجیک و اهل بدخشان بود از کار برکنار شد. روزی از او خواستم تا در مورد وضع زندان اطلاعاتی به من بدهد. او نکات زیر را که مشاهدات شخصی اش بود، بازگو نمود:

زندان پهل چرخي زیر نظر وزارت کشور بوده و مستقیما توسط مرکز فرماندهی امنیت کابل اداره می شود. تا مدتی پیش تحت ریاست مولوی شرف الدین قرار داشت. او به نام دین تا آنجا که توانست دست به اختلاس زد. بعد از به غارت بردن امکانات زندان، به قیمت زنده گی بسیاری از زندانیان، او با طالبان دیگری از قندهار جایگزین شد. تهیهی احتیاجات لوژیستیک و بهداشتی زندان، به عهده ی وزارت کشور است. اما نه تنها این وزارت خانه قادر به برآوردن احتیاجات زندانیان نیست، بلکه در توافق با سیاست عمومی طالبان، مایل به انجام چنین کاری نمی باشد. علاوه بر ۱۸ بخش پسر این زندان، طالبان بخشهای جدیدی افزوده اند که به زنان اختصاص دارد. هر بخش ۱۱۶ اتاق دارد و در هر اتاقی ۴۰ تا ۵۰ نفر زندانی، همانند حیوانات، جا داده می شوند. به منظور کنترل زندان و تامین "امنیت" آن، ۱۵۰ طالبان کار می کنند و به طور منظم به کتک و شلاق زدن، شکنجه، توهین و تجاوز به زندانیان مشغولند. در بخش ۱، بیش از ۲۰۰۰ نفر زندانی هستند که اکثرا از دکانداران کوچک و کارگران و زحمت کشان فقیر می باشند. پلیس مذهبی طالبان به بهانه ی این که آنها به قوانین مذهبی عمل نکرده اند، آنان را توقیف می کنند. اما اینان جرمی جز تاجیک بودن، مرتکب نشده اند. چند ماه بعد از توقیف تازه کسی پرونده ی آنها را بررسی می کند. اکثر آنها را به جرم انجام جنایت سیاسی به سالها زندان محکوم می کنند. بسیاری از زندانیان، به هنگام حمله ی اول طالبان به کابل، از کوچه ها جمع آوری شده و به زندان پهل چرخي برده شدند. بعد از ۳ سال، آنها در انتظار سرنوشت نامعلوم خود هستند و بسیاری از آنان از نظر جسمی و روحی مریض شده اند و در لبه ی دیوانه گی قرار گرفته اند. به هر زندانی، روزانه تنها ۱۸۰ گرم خرده نان و هر ۶ زندانی ۴۵۰ گرم برنج داده می شود. حداقل ۳ نفر هر هفته در اثر سوء تغذیه می میرند. کارمندان زندان، اجساد آنها را به بیمارستان منتقل می کنند و اعلام می شود که در اثر این یا آن ناخوشی مرده اند. وضع تغذیه و بهداشت زندان، نقش صلیب سرخ و کارمندانش :

از آنجا که طالبان توجهی به وضع بد زندانیان نمی کنند، صلیب سرخ مرتبا به زندان پهل چرخي کمک می رساند که شامل برنج، لوبیا، روغن، چای، گوشت، سبزیجات، میوه، صابون، زیلو، پیراهن، نفت و غیره می شود. نتیجه ی این کمک آن است که رئیس زندان، صاحب ماشین، آپارتمان، ویلا و مبلغ زیادی پول می شود. از کمک صلیب سرخ به زندانیان تنها ۴۵۰ گرم برنج پخته به هر ۶ زندانی روزانه داده می شود. صلیب سرخ داروخانه ای با تعدادی دکتر درست کرده. اما تمام داروها دزدیده شده و بین کارمندان زندان و صلیب سرخ، تقسیم می شود. آنها به دروغ، اسامی زندانیانی را می نویسند که گویا دارو دریافت کرده اند تا نشان دهند که خدمات انجام می دهند و از این طریق داروها را ملاخور می کنند. اکثر زندانیان از امراضی نظیر سوء هاضمه، وبا و غیره رنج می برند. زندانیان دوبار در

روز بین ساعت ۸ تا ۱۰ صبح و ۴ تا ۶ بعداز ظهر حق استفاده از مستراح را که صلیب سرخ درست کرده، دارند. اما تمام این مستراحها خراب شده‌اند چون که وسایل آنها توسط طالبان به غارت برده شده‌اند. زندانیانی که نماز می‌خوانند به آب دسترسی ندارند. صلیب سرخ به هر زندانی ظرفی داده برای ذخیره‌ی آب. اما زندانیان از آنها به عنوان توالی استفاده می‌کنند و وقتی که اجازه رفتن به مستراح را پیدا می‌کنند، این ظرفها را باخود برده و در مستراح خالی می‌کنند. عدم امکان دست رسی به حمام و رختشویی، باعث شده که وضع اتاقها بسیار خطرناک بشود. شکنجه و تجاوز

۱۵۰ نفر طالبان که کادر زندان را تشکیل می‌دهند در قسمتهای مختلف تقسیم شده‌اند. آنها زندانیان را برای خود شیرینی و حفظ خود، شکنجه می‌کنند. بی‌جهت جلوی زندانیان را گرفته، توهین کرده و تهدید نموده و یا به اتاقهای تفتیش عقایدشان می‌برند. این شکنجه‌گران به زندانیان حمله کرده، آنها را شلاق زده و تا حد بی‌هوشی آنها را کتک می‌زنند. آنها اعمال خود را این‌گونه توجیه می‌کنند که زندانیان به سوالات مذهبی جواب درست نداده‌اند. زندانیان جوان روزمره مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند. طالبان به بهانه‌های مختلف و از جمله تمیز کردن مستراحها، جارو زدن کف زمین زندان و غیره، آنها را به اتاقهای خود برده و به آنها تجاوز می‌کنند. جوانان زندانی به‌خاطر حفظ حرمت خویش، جرات نمی‌کنند این عمل بی‌شرمانه‌ی زندان‌بانان را برملا کنند. بدتر این‌که در کلیه‌ی مراکز طالبان در شهر، عمل تجاوز جنسی به توقیف شده‌ها، رواج دارد.

### فروشگاه زندان و دزدی طالبان

از آن‌جا که وضعیت غذایی زندان وحشتناک است، بخشی از زندانیان که امکانات مالی دارند، غذای خودشان را از فروشگاه زندان تهیه می‌کنند تا از این طریق زنده‌مانند. طی چند روز اول دست‌گیری اگر زندانی بتواند نامه‌ای به خانواده‌اش جهت دریافت کمک بفرستد، شانس زنده‌ماندنش را تا حدی تامین می‌کند. در غیر این صورت، آنها به مرگ تدریجی محکوم می‌شوند. دوستی که اطلاعات را به من داد گفت که در عرض ۲ هفته، ۷۰۰ نامه به خانواده‌ها جهت دریافت کمک فرستاده شد. فروشگاه زندان نیز زیر نظر طالبان قرار دارد. و مستقیماً تحت نظر رئیس زندان است و قیمتها را او به دل‌خواه معین می‌کند. مثلاً یک قوطی کبریت ۵۰۰ افغانی در بیرون، در

فروشگاه زندان به ۱۵۰۰ افغانی فروخته می‌شود. یک کیک ۸۰۰۰ افغانی به ۱۵۰۰۰ و یک کیلو قند ۱۸۰۰ افغانی به ۴۰۰۰ افغانی فروخته می‌شود. با چنین عملیات کاملاً خود سرانه، رئیس زندان صدها میلیون افغانی در عرض چند ماه به‌دست می‌آورد. زندان پل چرخ و سایر زندانها امکان ثروتمند شدن طالبان را فراهم ساخته و آنها با فتوای رهبران دست به هر جنایتی می‌زنند. مسئولین عرب و پاکستانی نقش مهمی را در شکنجه و بازجویی و اداره‌ی زندان به عهده‌دارند. برخی از طالبان پاکستانی وارد اتاق زندانیان می‌شوند و بی‌دلیل زندانیان را کتک می‌زنند و این را نوعی بازی می‌دانند!

﴿مقایسه‌ای مختصر وضع مردم را در جهنم طالبان نشان می‌دهد: افغانستان با جمعیت ۲۲,۵ میلیون نفر، ۲ تا ۳ میلیون مهاجر دارد (حدود ۱۵٪ جمعیت). عمر متوسط مردان ۴۶ و زنان ۴۵ سال است. ۴۷٪ مردان و ۱۵٪ زنان باسوادند و درآمد سرانه ۶۰۰ دلار در سال است. در سوئد این ارقام عبارتند از: عمر متوسط مردان ۸۵ و زنان ۸۰ سال، در صد باسوادان ۹۹٪ و درآمد سالانه ۲۰۱۰۰ دلار - به نقل از روزنامه داگنس نیپتر - ۱۱ فوریه ۲۰۰۰ - طالبان به حق برداران نماینده‌گان ولایت فقیه‌اند و همان جنایاتی را که زندان‌بانان رژیم جمهوری اسلامی در ایران انجام دادند، در افغانستان پیاده می‌کنند، از کوزه همان برون تراود که در اوست!﴾

نظم نوین نتو لیبرالیسم و دست پختش نسبت به کودکان: ﴿مجله تایم ۲۷ دسامبر ۱۹۹۹﴾

در جهان ۵۳۶,۴۷۳,۰۰۰ بچه زیر ۵ سال وجود دارد. ۶۰۰ میلیون کودک در فقر به‌سر می‌برند با درآمدی کمتر از ۱ دلار در روز که ۵۰ میلیون بیشتر از سال ۱۹۹۰ است. تعداد کشورهایی که ۳۰٪ یا بیشتر بچه‌های زیر ۵ سال در آنها از ناراحتی‌های ناشی از بدی تغذیه رنج می‌برند، ۴۴ عدد است.

۳۰۵۰۰ بچه زیر ۵ سال روزانه از مرضهائی که قابل پیش‌گیری هستند، می‌میرند. ۲۵۰۰۰۰ بچه و جوان هر ماه دچار مرض Hiv/Adis می‌شوند. ۱,۱ میلیون بچه‌ی اوگاندائی زیر ۱۵ سال که مادر یا پدر یا هر دو را از دست داده‌اند، ۷۰۰,۰۰۰! ﴿...﴾

هزار بچه‌ی اتیوپیائی و ۵۲۰,۰۰۰ بچه‌ی تانزانیائی به همین درد مبتلا هستند.

۱۳۰ میلیون بچه در جهان قادر به رفتن به مدرسه نیستند که اکثراً به‌دلیل وضع بد اقتصادی خانواده شان می‌باشد. ۶۰ میلیون بچه بین ۵ تا ۱۱ ساله‌گی در شرایط بسیار خطرناکی کار می‌کنند. رقم کل بچه‌های زیر ۱۵ سال که در کشورهای درحال رشد کار می‌کنند، ۲۵۰,۰۰۰ نفر است.

۲ میلیون کودک طی جنگهائی که از ۱۹۸۹ به این طرف رخ داده‌اند، جان خود را از دست داده‌اند.

دست پخت دیگر نتولیرالیسم: ﴿ژاک آتالی- مجله اکسپرس فرانسه - ۲۳ دسامبر ۱۹۹۹﴾

فقر در همه‌جا افزایش می‌یابد. در آمریکا بیش از ۴۰ میلیون نفر فقیر وجود دارد و مزد متوسط از سال ۱۹۷۳ تا به امروز پائین رفته‌است. در انگلستان ۲۵٪ بچه‌ها به کمکهای اجتماعی پایه‌ای دست رسی ندارند. در فرانسه ۶ میلیون نفر به‌طور کامل از جامعه طرد شده‌اند. تعداد بیکاران افزایش یافته

پیش، ورود به دانشگاه برای بچه‌ی یک خانواده ی فقیر، ۴ برابر سخت تر شده‌است. در کشورهای جنوب ۲ میلیارد نفر گرسنه‌اند. در حالی که ۳ نفر از ثروتمندان جهان به‌اندازه‌ی تولید ناخالص داخلی ۴۸ کشور فقیرترین، درآمد دارند و ۸۸ فامیل به‌اندازه‌ی مجموعی چینی‌ها ثروت دارند.

بورس بازی، شکاف فقر و ثروت را افزایش داده، تهاجم قواعد بازار، هرگونه هم‌بستگی را در هم شکسته، به‌حدی که از سلامتی و آموزش، کالائی ساخته و مثل سایر کالاها که در دست‌رس کسانی قرار دارد که قادر به خریدن آن هستند. نظام بازنشستگی دارد تبدیل به نظام هرکس برای خود می‌شود.

تعداد کسانی که با ۲ دلار در روز باید زنده‌گی بکنند ۲ برابر می‌شود و به ۴ میلیارد نفر در ۳۰ سال آینده خواهد رسید. دستیابی به تکنولوژی پیشرفته اختلاف را در دست‌یابی به دانش‌وقابلیت بازم تعمیق خواهد کرد.

سوسیال دموکراسی که خود را نیروی سوم قلمداد می‌کند، کاری نمی‌کند، جز قابل تحمل ساختن قانون بازار. آیا جهانی شدن اقتصاد منجر به انقلاب و تغییر خواهد شد یا اینکه باید تماشاگر آن بود که آمریکا به متدهای قرون وسطائی در جهت نابود کردن فقرا در ابعاد گسترده پناه‌ببرد...

# ۱,۲ میلیارد نفر در جهان با درآمدی کمتر از ۱ دلار زنده‌گی می‌کنند. کشورهای عضو "سازمان همکاری اقتصادی و توسعه" بر اساس درآمد و مخارج سال ۱۹۶۰=۱۰۰ در سال ۱۹۹۷ تولید ناخالص ملی شان به ۲۷۷۸۹ دلار رسید (یعنی حدود ۲۸۰ برابر شده). در حالی که کم‌کم‌هایشان به کشورهای فقیر ۵۹ دلار بود (یعنی نصف سال ۱۹۶۰) نتایج دستیابی به ابر سود توسط سرمایه‌های کلان فراملی:

# با خریدن در سدنر بانک توسط بانک آلمان، این بانک جدید با نزدیک به ۱۳۰۰ میلیارد دلار سرمایه، بزرگترین بانک جهان شد. از نتایج اولیه‌ی آن این است که ۱۶۰۰۰ نفر از کارمندان بانک اخراج خواهند شد (خبرگزاریها ۹ مارس ۲۰۰۰)  
# یونی‌لور، کنسرن بزرگ هلندی - انگلیسی در زمینه‌ی اغذیه، طی ۵ سال آینده ۲۵۰۰۰ هزار نفر از کارمندان خود را بی‌کار خواهد ساخت. این شرکت ۲۴۶ هزار کارمند در ۳۰۰ واحدش در ۸۸ کشور، دارد و در ۱۴۸ کشور اجناسش را می‌فروشد. در سال ۱۹۹۸، فروش سالانه اش ۳۷۱ میلیارد کرون بود.

((حدود ۵۰ میلیارد دلار)). این شرکت یکی از ۱۰ شرکت بزرگترین اروپا از نظر امکانات بازاری است که اساسا در زمینه تغذیه، وسایل تمیز کردن خانه و بهداشت شخصی فعالیت دارد (اخبار روز سوئد - ۲۳ فوریه ۲۰۰۰)  
# با فروش پست ژيرو توسط دولت سوئد به بخش خصوصی ۵۰۰۰ نفر کار خود را از دست خواهند داد. (پرولتر، شماره ۵-۳-۹ فوریه ۲۰۰۰- سوئد)

# شرکت هوپیمائی انگلیس اعلام کرد که در ظرف ۳ سال آینده ۶۵۰۰ نفر از کارمندان را اخراج خواهد کرد. به بهانه‌ی افزایش سود و امکان‌یابی سرمایه‌گذاری مالی) - (مجله‌ی اکونومیست - ۵ فریه ۲۰۰۰)  
# شرکت تلکوم انگلیس ممکن است ۳۰۰۰ نفر از کارمندان را به دلیل پائین رفتن ۲۴٪ سودش اخراج کند. (همان‌جا) و دامنه‌ی این اخراج‌ها به سرعت در حال افزایش بوده و سرمایه بزرگ فراملی تا ۵ میلیارد بی‌کار در جهان نسازد که ارتش عظیم کار ارزان را تشکیل خواهند داد لحظه‌ای دست از توطئه علیه کارگران و زحمتکشان برنخواهد داشت.  
# بانکهای درجه اول آمریکا اعلام کردند که در سال ۱۹۹۹، گروه سیتی بانک ۷۰٪، بیشتر از سال ۹۸ سود برده (۹,۸۷ میلیارد دلار). سود جی‌پی. مورگان به ۱۱۳٪ و چیس منهن بانک به ۴۴٪ (۵,۴۵ میلیارد دلار) رسید. سود بانک آمریکا ۵۳٪ رشد داشته‌است. از ۵ بانک درجه‌ی یک آمریکا تنها بانک یک، ۱۲٪ افزایش سود داشته. (مجله اکونومیست - ۲۲ ژانویه ۲۰۰۰)  
که این مشتتی از خروار کلان سودهائی است که امروز نصیب بانکها، شرکتهای بزرگ بیمه و شرکتهای بزرگ صنعتی و تجاری می‌شود.

هم‌بستگی در خدمت به سرمایه جهانی:

# در سال ۱۹۵۴ اتحادیه‌ی کشوری بورژوائی توسط صاحبان صنایع آلمان برای مقابله با سوسیالیسم به‌وجود آمد که موثرترین تامین‌کننده‌ی مالی احزاب دست راستی آلمان بود. از سال ۱۹۶۹ تا سال ۱۹۸۰، ۲۱۸ میلیون مارک از جانب این اتحادیه به حزب دموکرات مسیحی و حزب لیبرال مردم پرداخت شد. این پول که از صندوق اتحادیه بود، از پرداخت مالیات معاف بود. در سالهای ۱۹۷۰، اداره‌ی مالیات در این مورد به بررسی پرداخت که باعث شد در سال ۱۹۷۹ این اتحادیه عملا موجودیت خود را از دست بدهد. معلوم شد که در عین حال سرمایه داران از این طریق از دولت مزایائی در مورد عدم پرداخت مالیات بدست می‌آوردند. این اقتضاح کاری‌ها باعث شد تا در سال ۱۹۹۰ این اتحادیه منحل شود. (لوموند ۶-۷ فوریه ۲۰۰۰)

# گرهارد شرویدر، صدراعظم آلمان همراه با شورای وزیران، روز چهارشنبه ۹ فوریه تصمیم گرفت که در قانون مالیات رفرم انجام بدهد. این امر با تحسین سرمایه داران آلمان رو به‌روشد (لوموند، ۱۰ فوریه ۲۰۰۰)

# میتران رئیس جمهور سابق فرانسه در دیداری با رئیس شرکت نفتی الف در الیزه گفت: "باید به کوهل کمک کرد" منظور پرداخت ۱۰۰ میلیون مارک اضافه بود (در رابطه با سرمایه‌گذاری ۲۰ میلیارد فرانکی فرانسه برای تجدید ساختمان تصفیه خانه نفت لونا در آلمان شرقی و به دست آوردن ۹۰۰ پمپ بنزین مینول توسط این شرکت). این ۱۰۰ میلیون مارک به خاطر

تامین مخارج انتخاباتی کوهل در سال ۱۹۹۴ بود. (مجله اکسپرس فرانسه - ۲۷ ژانویه ۲۰۰۰)

# و چنین بود که در حالی که ۱۰۰ فوق ارباب و ۳۰ رئیس کشور و دولت به مناسبت رشد دوباره‌ی اقتصاد جهان در داوس-سوئیس، در روزهای آخر ژانویه ۲۰۰۰ جشن گرفتند، جدال بی‌چیزان که مخالف جهانی شدن اقتصاد به نفع سرمایه داران فراملی اند، شنبه ۲۹ ژانویه آغاز شد. تظاهرکننده‌گان به سوئیس رفتند تا جواب اربابان جهان را بدهند و خشم و نفرتشان را از نظام نئولیبرالیسم اعلام دارند. تظاهرکننده‌گان که از کشورهای فرانسه، آلمان، ایتالیا، سوئیس و غیره آمده‌بودند، با ژاندارمهای سوئیس رو به رو شدند که جاده‌ها را مسدود کرده و نمی‌خواستند تجربه سیاتل دوباره تکرار شود. تظاهرکننده‌گان فریاد می‌زدند: "جهانی شدن با چهره‌ی انسانی"، "چندملیتی‌ها حکم نخواهند راند".

# و چنین است که در حالی که دزدان بین‌المللی و ایران، میلیارد میلیارد دزدیده و رفسنجانیها و امثالهم در عرض ۲۰ سال ۴۷مین ثروتمند جهان می‌شوند، آفتابه درزدها به حکم قانون ارتجاعی و کثیف اسلام با قطع انگشتان دست روبه‌رو می‌شوند: روز چهارشنبه پیش، به دستور دادگاه انقلاب در مشهد، هر ۱۰ انگشت ۷ نفرمرد که جرم آنها دزدی بود با ارباب برقی قطع شد. این کار در ملاء عام صورت گرفت (کیهان لندن، پنج شنبه ۷ بهمن ۷۸ - به نقل از روزنامه همشهری)

# و چنین است که آیت الله محمد یزدی به مدافعین جناح لفراطی حاکمیت در جمع طلاب متحصن در مسجد اعظم قم قوت قلب داده و فریاد کشید که "شما قدرت روحانیت را نمی‌دانید. امروز سراسر کشور در قبضه‌ی روحانیت است. و خامنه‌ای در ۶ بهمن ادعا نمود که: قدرت و مقام من مسلم و بی‌چون و چرا است... مفهوم واقعی ولی فقیه این است که او به عنوان کسی که مسئول حکومتی اسلامی است، مرتکب اشتباه نمی‌شود (!) کیهان لندن، ۲۱ بهمن ۷۸

و مردم در ۲۹ بهمن ۷۸، نشان دادند که روحانیت تنها با متکی بودن به سرنیزه است که در قدرت جا خوش کرده است. مردم بیش از هر زمان دیگر از آنها متنفرند و خود را برای نبرد نهائی با این زالو صفتان آماده می‌کنند.

# و چنین است که روزنامه معتبر فاینانشیال تایمز - چاپ لندن - اعلام می‌کند که "پشتیبانی بانک جهانی از ایران مزیت دیگری نیز دارد و آن اینکه جامعه بین‌المللی با تکیه بر آن اصلاح طلبان را به نشان دادن قاطعیت بیشتری در زمینه‌ی اصلاحات تشویق کند. باید از وامهای بانک جهانی به عنوان وسیله‌ای برای به حرکت درآوردن ایران در جهتی که غرب می‌خواهد، سود جست. (ایران تایمز ۲۹ بهمن ۱۳۷۸)

# و چنین است که طی ۶ ماه اول امسال ۱۳,۰۹۹,۰۰۰,۰۰۰ ریال برای تاسیس واحدهای صنعتی جدید در ایران و با رشدی معادل ۵۴٪ افزایش نسبت به سال پیش، سرمایه‌گذاری شده (ایران تایمز ۲۴ دی ماه ۱۳۷۸)، اما پرداخت حقوق کارگران به بهانه‌ی فقدان پول، سال به سال هم انجام نمی‌گیرد!!

پرولتاریا تنها زمانی می‌تواند علیه قدرت طبقات مالک عمل کند، که خود به یک حزب سیاسی تبدیل شود. از مصوبات کنفرانس بین الملل اول - تابستان ۱۸۷۱ - لندن

سخنی با خواننده‌گان

رفقا و دوستان "بولتن نظرات" نشریه‌ای است که به کل جنبش کمونیستی ایران و جهان تعلق دارد. یک نشریه‌ی کمونیستی در صورتی می‌تواند به وظایف خود به درستی عمل کند که با مخاطبین‌اش وسیعترین و عمیقترین پیوند را داشته و از نظرات و عقاید آنها تغذیه کرده و لذا غنی‌تر گردد. از شما می‌خواهیم ما را، چه در مورد مطالب استراتژیکی مربوط به سوسیالیسم، چه در مورد مباحث تئوریک و سیاسی و تشکیلاتی مربوط به جنبش کمونیستی در حال حاضر، چه در رابطه با اوضاع عینی جهان و ایران و مسایل مربوط به صف آرائیهای طبقاتی در آنها، چه در مورد نقش هنر و ادبیات انقلابی و غیره، یاری دهید تا این نشریه به نوبه‌ی خود برانزده‌گی تعلق به طیف نشریات کمونیستی را هرچه بیشتر پیدا کند. دستتان را به گرمی می‌فشاریم.

